





خرید کتب  
۵۰۰

که زوال در علم است  
کتاب پند و اندرز  
در سبب کتب و کتب

بازدید شد  
۱۳۸۲

بازدید شد  
۱۳۸۲

تجلی زینا و در فلفل مصطفی  
مستند ۸۱  
مستند ۸۱  
مستند ۸۱

۱۰۹۷۹

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب جنگ العالیات

مؤلف محمد حسین محرابی

موضوع

شماره ثبت کتاب

شماره قفسه ۶۵۹۲

۸۷۴۱۸

2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 3

نقل فرست شده  
۶۵۹۲



فردید کتب

که در دوران محترمیت کتب  
در دسترس قرار داشته  
در دسترس کتب کتب

بازدید شد  
۱۳۸۲

کتابخانه  
۱۳۸۲

تجلیل زربنا و دار فلفل مصطفی الیمیر ۲۱ مشال  
مشال ۸۱ مشال محل طائنه بر صیم سید فندق خزان

۱۰۹۷۹

|  |                 |
|--|-----------------|
| کتابخانه مجلس شورای ملی                | شماره ثبت کتاب  |
| کتاب جنگ العالیات                      | ۸۷۴۱۸           |
| مؤلف محمد حمید بن محمد باقر جاع نیرازی |                 |
| موضوع                                  | شماره قفسه ۶۵۹۳ |



نقلی - فهرست شده

۶۵۹۳



در باب الطوب جامع در دو برابر قد جان انداخته در زندان  
 غمش آدر پابل تا مرغ شوش معزوده شجوا انداخته  
 اداست حکیم عل اداست حکیم غل حکمت کارش خباثت که بقدرت  
 شامه خود از حیثات و فقرات مع زد کذاشت فقر موده کوشش  
 نموده رقم زو جان صفحه عدل و آو که بر خوش انگشت  
 مناد مل آله و علم نفاه و صحایف صدای نا محصور و لطیف  
 سخاوت غیر مقصود بر بر قد میمون و بیخ نمایان سید مروت  
 و پسند سخاوت اشرف نبی آدم و مقدر عالم یعنی حضرت خاتم  
 کو محبت و پس کن که دین و دنیا را نفاخت است بش  
 چه جایی تعریف است منظر حق ز چار کتاب اعتراف است  
 تا در نقاب شبهه نماند رخ یقین صلوای عید و آله اجمعین و در یاد  
 کسی گشتی که هر گوشه گوشه کل و حسن سنبل و جهان جهان جان  
 و کیهان کیهان روان شار و دیار که هر پاک و جوهر ادر اک منی  
 مایه بود عالم و مایه وجود آدم بر که علی است فاعلی سر  
 از قل الله قل هو الله حسد و باقی ائمه طاهرين با سلام و صلوات

در باب الطوب جامع در دو برابر قد جان انداخته در زندان  
 غمش آدر پابل تا مرغ شوش معزوده شجوا انداخته  
 اداست حکیم عل اداست حکیم غل حکمت کارش خباثت که بقدرت  
 شامه خود از حیثات و فقرات مع زد کذاشت فقر موده کوشش  
 نموده رقم زو جان صفحه عدل و آو که بر خوش انگشت  
 مناد مل آله و علم نفاه و صحایف صدای نا محصور و لطیف  
 سخاوت غیر مقصود بر بر قد میمون و بیخ نمایان سید مروت  
 و پسند سخاوت اشرف نبی آدم و مقدر عالم یعنی حضرت خاتم  
 کو محبت و پس کن که دین و دنیا را نفاخت است بش  
 چه جایی تعریف است منظر حق ز چار کتاب اعتراف است  
 تا در نقاب شبهه نماند رخ یقین صلوای عید و آله اجمعین و در یاد  
 کسی گشتی که هر گوشه گوشه کل و حسن سنبل و جهان جهان جان  
 و کیهان کیهان روان شار و دیار که هر پاک و جوهر ادر اک منی  
 مایه بود عالم و مایه وجود آدم بر که علی است فاعلی سر  
 از قل الله قل هو الله حسد و باقی ائمه طاهرين با سلام و صلوات

در باب الطوب جامع در دو برابر قد جان انداخته در زندان  
 غمش آدر پابل تا مرغ شوش معزوده شجوا انداخته  
 اداست حکیم عل اداست حکیم غل حکمت کارش خباثت که بقدرت  
 شامه خود از حیثات و فقرات مع زد کذاشت فقر موده کوشش  
 نموده رقم زو جان صفحه عدل و آو که بر خوش انگشت  
 مناد مل آله و علم نفاه و صحایف صدای نا محصور و لطیف  
 سخاوت غیر مقصود بر بر قد میمون و بیخ نمایان سید مروت  
 و پسند سخاوت اشرف نبی آدم و مقدر عالم یعنی حضرت خاتم  
 کو محبت و پس کن که دین و دنیا را نفاخت است بش  
 چه جایی تعریف است منظر حق ز چار کتاب اعتراف است  
 تا در نقاب شبهه نماند رخ یقین صلوای عید و آله اجمعین و در یاد  
 کسی گشتی که هر گوشه گوشه کل و حسن سنبل و جهان جهان جان  
 و کیهان کیهان روان شار و دیار که هر پاک و جوهر ادر اک منی  
 مایه بود عالم و مایه وجود آدم بر که علی است فاعلی سر  
 از قل الله قل هو الله حسد و باقی ائمه طاهرين با سلام و صلوات









که در رود یا شکم باشد تحیل دهد **آب** سرب به کوبند چون در می  
 بر موضع بهر مد آنرا نکت ساخته بر آن ورم به بندند تحیل برد و بر موضع  
 پی کرده باشد یا در دکت با آب کشیز مطلق کنند دفع کند و بر جایش کرده  
 حله از آن ملک کرده گذارند و به بندند بهتر شود خاصه چنان گرفت  
 بکربا پس بر آن به بندند نفخ طبع رسد و سوزش آن در مایه بسیار  
 زخم و طریق نوشتن اینست بر آتش نهند تا به مسین یا زمین رسد  
 شود پس کبریت در آن تاب بریزند تا حل شود بعد سرب در آن بکشدند  
 تا آتش در آن افتد و بونوا نگاه مغولس کنند و طریق سبب آن  
 که در آب با آن بسایند و آب را در ظرفها کنند هر چه بر روی آب باشد  
 جمع نماید و خشک کند و این بسیار نیکوست زخمها به در زخمها هر صدفه  
 چشم و جای که بشکافد و غدد و هر فن آوردند یا زخم قصبه حلق در  
 مسج الزمان که جراح سکندر بود می گوید که مرهم این جهت زخمهای گوناگون  
 و آنست فرنگ مجربست **ابو خل** میزراحی بغدادی که در زمان خلفه  
 بغداد بود و جراح کامل دانا بوده آورده که هیچ دوائی بجزه زخم  
 بهتر از هوچوب نیست و بهترین آن بنفش شدن با جو باس که حل کنند  
 در آب

در آفتاب نهند و بعد از دو روز صافی نموده باز در آفتاب نهند  
 تا غلیظ شود پس بر بقی و بر من بالند رنگ شود چنان که تمام باشد  
 و مرض زایل شود خاصیت روغن هوچوبه این است که دفع ورم پیر  
 و در پا و در دماغ نوبند و بر حنا زیر مالیدن تحیل دهد و دفع عرق النساء  
 کند و چون بر شقاق با پیو مرغ موم درخ کرده بگذاردند به شود و زخم اندک  
 شکم را تیر نافع باشد و اگر کسی به موضع فرو رنده باشد بالذات از آن بزرگ  
 شود خاصه استخوان پخلو و پینه و کردن و کف **طریق حنا خان**  
 هوچوبه چمنقال در آب بکوشانند پس از آن پنج اسپند روغن تربت  
 در آن ریخته بکوشانند تا آب برود و روغن بمسند بعد از آن آن روغن را  
 در ظرف مسین یا نقره کنند بجهت سه بار بدن چون بالند رفع کنند  
 و چون داخل مرهم کنند زود تر به شود زخم **ابو شیم** خاصیت آن بسیار  
 چون بوزند و خاکستر آن بر ششهای چشم باشند نفع بود و حدقه  
 چشمی را که گنده باشند و آلات قصبه و خصیه که هر فن آورده باشد  
 نیکو بود و خون را زود به بندد **طریق زخا** **ابو شیم** بکیرند ابریشم مقفی  
 و در دیک مسین کرده و سرخ کنند تا ابریشم سوخته شود پس برون



و بساید و داخل مرهم نماید **ابن سينا** انواع است بهترین آن با که چون آن  
اندازند در آب نشیند و خوب آن بعضی کچوب عتاب میماند اگر آن  
بپایند بر سبک درشت و در ظرفی کنند تا خشک شود و بر ریش  
درشت افشانند خشک کند و اگر داخل مرهم نموده بر زخم تیر و کار  
گذارند بشود و بدل آن خوب کن است **ابن سينا** سوار است و آن جاذب  
مثل کرب پوز یا ریکت دارد و نیش بلند و ناخن دراز و دشمن مرغ باشد  
و گاه باشد که چون در جای بر و بر سخت گیرند آدم به کمر و کمریدن او  
سخت باشد و هر دندان او تا جفت است که جای که نیش زده مگر قطع کند  
یا آنکه گوشتی به زنده بکشد و آن موضع به درازد و آن  
نشیند و اگر پا و دست باشد آنجا به بنند و یا در میان فیه تا  
مهند و بعد آن و نه به جابری افکنند چیز دیگر آن است که در ملک است  
راسورازنده بکشد و شکم او به شکافند و بر از کشید و گوشت کنند  
و چون خشک شود آن کشید را بر من که دند کپس را که دغدغه باد و هم  
باشد بر خود مالده مضرت آن بوی نرمد و پیاده چون بر موضع زخم  
پیکان و کلو که گذارند بهتر شود و سپردن آید و اگر گوشت و راس

گرفته و داخل مرهم کنند زخمی که خونی زهر آب دار باور سپیده باشد  
دفع مضرت آن بکند و اگر خون را سوراخ را زهر بالند تازه تحلیل  
و چون در طعامی زهر کرده باشند و خواهند بخورند کپس دهند و  
به سود جای باشد فیه را بکند **ابن سينا** سپرد را گویند چون با  
تجدیل کرده بر سوختگی آتش طلاء کنند نافع بود و با سیر بر محل کرده  
بر سوختگی آتش طلاء کنند نافع باشد و اگر داخل مرهم کنند زخم  
خشک کند **ابن سينا** الورا گویند با مغز کوفته بر دما میل گذارند  
پخته کنند و در همایی سخت را تحلیل **ابن سينا** مرزنجوش را گویند  
چون کوفته و پخته بر موضعی که خار و پیکان در آن ناپدید یا چیز دیگر  
پهرون آورد و چون داخل مرهم کنند زخم بر با حربه زهر دار زده  
باشند دفع سمیت کن نماید **ابن سينا** برنج را گویند چون او  
گرفته بر او رام گرم طلاء کنند و در برابر طرف کنند و چون در مرهم  
داخل کنند زود بپزد و سپرد زخم بکشد و خون زخم باز دارد و به  
**ابن سينا** بهترین آن قلعی باشد تسکین او رام دهد چون در مرهم کنند  
زخم خشک کند و زخم پس کس با بغایت موافق باشد و خوردن آن



و غذا و ای آن بقی کنند و نیز نافع بود ریشها را و گوشت تازه بر آرد  
**در پیچ** اگر کهن و ابر مرده نیز گویند حیوانی در بایست وقتی که بمیرد  
 آب او را با پهل اندازد و گویند نباتی در بایست و این محقق است  
 و بایه خلاف و بهترین دوی آن باشد که تازه باشد چون بسوزند  
 و خاکستر آن بر زخمی که تازه بر کپ زده باشند خشک بند کنند  
 چرک و ریمند بر زخم را خوب کنند و آن را بمقراض پاره پاره بکنند  
 و در آب توان سپائید بهادون کوفته شود **اس** بیارسی  
 مورد و گویند خون که از اعضا آید چون بر آن طلا کنند خون با  
 دارد و یک تن اعضا چون طلا کنند در دست کند و چون بسوزند  
 و بر سوزنی آتش طلا کنند سود دهد و چون بر او طلا کنند  
 باز دارد و یکین **در اسقو لوقه دیون** بشیر از بی زخمی دارد و گویند  
 و گویند پیچ کبر رومی است چون بر پیچ زد و درم آن طلا کنند تحلیل  
 دهد **اسفان** چون بگویند و بپزند و داخل مرهم کنند بچه کند و درم  
 و تحلیل آن دهد و در دستان زنان را چون بطریق مرهم گذارند  
 پاک کن کنند **اشند** بیارسی دو الگویند چون بپزند و بر و درم

طلا کنند در دانه زایل کند مثل مهر زانو و سر پا و پیوند استخوان  
**اشتر غار** زنجبیل بپوشانند و قهیر استر غار سونک الجال است  
 و آن پیچ انجدان خراپک نیت چون بپزند و در زخم طلا کنند  
 که باکت زهر دارد زده باشند منقرت زهر را بکشد **اشتر** چون بگویند  
 و در پسر که کهنه حل کرده بپزند با انجیر و بر پارچه بند کرده بر پیچ  
 گذارند درم آن تحلیل دهد و چون بگویند با کند و با آب حل کرده بر دهن  
 گذارند که همان روز سر کرده باشد خون و چرک آن بکشد و چون  
 داخل مرهم بچند کنند زود بپزد و پسر بکشاید و ریشها پلید **اس**  
 و پاک سازد و بچند زخم کهن در مرهم کنند بیارسی با **اس**  
 اصل الخیه است و این عریض و بیارسی پیریش گویند کا و پس  
 است نیایا گویند که چون با ده بزرگ بهر پد و درم طلا کنند  
 سریش را با ماست کا و چکیده در مرهم حل کرده و صلایه نموده بر آن  
 گذارند لغایت نافع باشد و چون بپزند و درم سپائیده داخل  
 خشک دارد و کرده بر زخم بیارسی خشک کرد اند **اصل القصب**  
 پیچ را گویند چون نرم گویند و بعضوی تمند که پیکان تیر در آن



یا کلوله تفکک یا پیچ و خاری در گوشت ناپید باشد پرون  
 آورد مکرر باید کرد و **اصل الکبر** بچ کبر را کونید چون کوفته بر خازیر  
 طلا کنند زخم به خشک کند و درم آن به تحلیل دهد و پسر  
 را نیز چنان کنند **اقول** چون بسوزند و بر درم زخم خاکستر آن  
 طلا کنند زخم را خشک کند **اقایا** چون موضعی بشکند عوض  
 زفت از آن طلا سازند با سفیده تخم مرغ و به بند و شکسته  
 درست کنند **فیل الملک** چون بکوبند و با مرهم بر دامیل کنند  
 زود بچشد و سرکوبید و در دهنش انداخته زخم را بندد مثل چسب  
 که پرون آورده **الیه** دینه کوفته است از آن که جسد را  
 سازند جهت زخمها و زخمها نافع است **صفت روغن حلوا** بکوبند و دینه  
 و بزنند و پیچهای کز بسیار بشراشند و انقدر که جادار و دینه  
 از آن پیچها بر آن بزنند و سرهای پیچها را روشن کنند و در  
 پیچ آهن زنند و ظرفی در زیر آن گذارند تا روغن آن در آن  
 لاین است طریق ساختن روغن که **حلوا** **انجیر** را ریشهای کوفته  
 و زوی آید باز دارد و دریش به خشک کند و خشک دارد باشد همچنان  
 نازد

سار و خان چرخ فرکی کورده بچته خاصیت زخم که فرکیان انجیر را  
 عوض بود چوبه بکار میبرد و قطع بسیار در آن میبندد و بر هر چه یکبار  
 گذارند بار دیگر احتیاج نشود خاصه زخم پستان و قصب و آنچه  
 ناصور باشد و چون داخل سفیده تخم مرغ کرده بر کرباس و بر  
 شکسته گذارند بهتر شود و مکرر تجرب شده **انجیل** خطمی صحرایی بود  
 و خاصیت آن بسیار است چون بزنند و بر درم گذارند زخم  
 نمایان کنند **انزروت** کنگره خوانند و بشیرازی کوزد کونید چون  
 بروم خازیر با سفیده تخم مرغ بر کرباس کرده گذارند بغایت نافع  
 باشد و جهت التهام و سر و کردن زخم و زایل کردن گوشت زیاده  
 و پاک کردن چرک زخمها نافع است و با سفیده تخم مرغ یا با شیرین  
 و در چشم کنند در چشم نافع باشد و اگر فیکه به بدن آلوده کرده باشد  
 و در کش که چرک آید گذارند صحت یابد **انفخ** پنیر مایه کونید  
 چون بر زخمی که پیکان یا کلوله در آن مانده باشد پرون آورده  
**ایر** پیچ سوسن با چون بروم خازیر طلا کنند و مرهم تحلیل  
**ایلیج** بلیله زده کونید چون بسایند و در چشم کنند آب بخن زایل کند



اصطلاح اسود هلیله سیاه است چون بسایند و در چشم کنند قوه باصره بکشد

عرف الباه باستلا

امیر مغری جراح گوید که چون با قلا دار دنیا بجهت بر آسان کمتر باشد خاصیت آن بسیار است ریش و زخمهای حیوانات به نافع باشد و چون شیر زنی بسته باشد بپزند و بر آن مالند شیر بکشاید و بر در گردن و روی و جمیع اعضا که درم کند به فایده و اگر از آن مرهمی سازند و در حلق ماده باشد بر آن به بندند سپر بکشاید خاصه اگر مثل شور با بپزند و غرغره کنند و چون با آرد حله و عسل پاشند و غلغل دما میل بود و در مهای بن کوش و زجر چسب به زایل گرداند و اگر با شنب یا با و زیت حقیق بر قناری رضا کنند کخیل برود و اگر بار و غن بادام و قند بپزند نه فرقه و خشونه سپینه حلق به مفید باشد

بادر نجبه چون درم در حلق و اطراف دندانها باشد بآب آن محفوضه کنند و دفع شود و بر زخم شک و حیوانات ازین مرهم سازند و گذارند زود به شود و با دنجان سارد خان جراح گوید خوردن او بواسطه لور و دروغن کل بادنجان دفع بواسطه کند اما غلغلان

خشک کنند و آب بپزند و بار و غن کخدر بقوام آورند و در مرهم بواسطه داخل کنند دفع بواسطه بپزند و اگر از آن موم و دروغن با از پیله مرغ و جمیع شقاق کف دست و پا و سر انگشتان به شود و اگر بادنجان به بپزند و خاکستر آن بکشد بر نالیسل طلا کنند سود دارد و نالیسل به ملک گویند و اگر دروغن بنفشه بادام تلخ و دروغن کل بادنجان به صلیا کرده بر بواسطه مالند سود دارد و در پوست بنایت در آب رود و در مضر از وی بکشد بسیارند و بسیار از بی آنرا از بی تنگ خوانند و دستخ میان وی بدز خوانند و بغایت خشک کنند و بود چون بسوزند و بر جراثیم باشند خشک سازد و چون در خاکستر آن سرکه داخل کرده پس از آن باز بسوزند تا دفع سپر که شود بهر نا صور پاشند بهتر شود و خاکستر وی چون بر جوشش دهن پاشند نافع باشد و اگر که در دهن باشد سود دارد و پیر سیاه چوب بسوزند و کزندی سبک دیوانه به طلا کنند سود دارد و زخم به نافع باشد و چون بخ آن بسوزند و بر یک شیر نیمه طلا کنند سود دارد و موی برید



و شش و پنداره از فضل غلبه پاک کند و کند که جانور است  
 نافع باشد و داء الثعلب نافع باشد و بر خنازیر و دامیل و کلاک  
 سقیدان کشت و اگر بالادان و رور و عن مور دیار و غم سوسن و زرد  
 و سداب پامیزند و بر موی کبیر و سلاکت و بر موی و ج  
 آن حکم کنند **فصل** پیار پی انقیس که نید و بشیر از بی بگو  
 چون آن با سر که حل کرده بر دم گذارند و تحمیل و دقا و در  
 که سران را داشته باشد و لعاب آن در مراحم کردن نافع بود  
 که شت بر داند و لعاب و سر و فغ غرغرت سینه بگذرد بر در معده  
 و قمر سینه که در صداع بالطلاب ضنا و کردن نافع است  
**فصل** پیار پی که غرغره و غرض طایفه گویند و بکریا و نیزه  
 غرغره سینه نافع باشد لعاب و آن آن منفع و معده و محل  
 طایفه لعابها که جراحان جسته زخم قولا و بیکان و زخم برون  
 آوردن حدقه لعاب آن نافع دانند باید و داخل مردم  
 کنند زخم زخم و فراهم آور و زخم و در کنند چون مردم آن  
 لذازند در دساکن کنند و کنند که رستیا از اسود و در **فصل**

بهترین آن پیا باشد و گویند آن جسته او ۴ م پلو و زخم پلو  
 نافع باشد و با سر که بر بوق و برص طسا کردن سودا دار و اما  
 طما کند و در آفتاب نشیند و لعاب میرسد که مر اسود و مندا  
**فصل** پیار پی که شکر خوانند چون بپزند و بر  
 ایشیا که کنار آن خورده میشود و است ناید که شت تازه بود  
 و اگر گرم افتاده و طع آن بکند و اگر ناصور شده باشد بطریق اولی  
 چون باب خاکستران بپزند و بر نفس طاک کردن زایل کنند  
 و اگر بکوبند و خوش رنگ بر روزه کلم غرغره شت افشانند  
 و بخورند و جاست به قوت دهد و صحت کثیر است **فصل**  
 پیار پی که طما گویند چون کبیر و در زخم خواب نباشد سار و طما  
 فرنگی آورده و غرغره بر سر سیر است کبیر و کا بوس پانید و بطریق  
 ملک بر آن بپاشند بخورند و خواب رود و ز **فصل** کلم ترز که گویند  
 باب نادیان رومی بر بوق پیا مالند یا بپند مردم نافع باشد  
 و اگر با سر که و کنندش بمالند کلف و نفس زایل کند **فصل**  
 پیار پی که مرو گویند و بشیر از بی مرو و ملک چون لعاب آن و حکم







چون خوب مسامند و نرم باشند گوشت از بر ویانند  
 چون بپزند و بر درهما کنند و تخم کدو خام و خنک  
 و مغز کدو در حلق بر نافع بود و زخمی که پسر نکند و نیزه و سوز  
 و چنگتن و بر مقتصد کند استن خارش مقتصد نافع باشد  
 چون ز لود در حلق باشد بسیار آب و مغز کدو  
 ز لود بر من آید و چون زخمی که زده باشد آب ان بپزند  
 و دفع گرم است آید و بر برص و جذام مالمه دفع آید و بکشد و بر  
 و لو اصره نافع باشد **در انسان** چون با خاکستر خوب ز زبرد  
 که بریده باشد بنهند خون باز داند و حکم و جرب و سفسه  
 نافع باشد و چون بر گزندگی افعی عسل کند بر طسره و خمریان  
 ادره **در البقر** چون پول کا دانه بگیرند و لیا سیر به بدن ان بنهند  
 هر روز قطع او اسپر کند و جوق و خرازه نافع باشد **در بقی**  
 چون بر زخمها مالند و زخمها را زایل کند و درم پس کشد و زخمها  
 خوار تر بنند و زخم پستان و خفیه و قصبه مقتصد نافع باشد  
**طریق مسامند** **در بقی** که نیزه شک ۲ ل با درنگ ال برک بخند

رک لسان العمل ال اسبک ال کور ال کالنج ال که در جوف  
 حرکت ال کل از منی و پسر که کند و کلب که فیه و در وقت طاری  
 بکار برد **در کرم** کرم مرغ است چون بر سوزنیک از آب باره  
 جوشیده طلا کنند در دوا است به بر طسره کند و دفع  
 ادره ممتد و در حلق است خفیه و قصبه مقتصد نافع باشد  
 عصاره عسلای جراح لعنه اوی آورده که بهترین روغن در جراح  
 روغن تخم مرغ است بکشد و زخمهای تازه و کهنه و خورما  
 زخم انگشت که بدترین زخمهاست خاصه چون قصبه افتاد با  
 و در هر جرم باشد آن زخم به از ناصور و بوامین و ارد و خلیفه  
 زخمها را داند و بود و سیر و جمع جراحان معالج کرد و در زخم  
 مقام عاجز بنند اخرا لا مر پاره و خان از مصر بنند و در  
 روز ان زخم به بدین مرهم علاج کرد **در کرم** کافور خوب  
 موم سفید و روغن زیت کند و روغن کرم مرغ داخل موم و زخم  
 حاجت در هم که احسن مرهم کنند **در کرم** **در کرم**  
 بکیر زرده تخم مرغ و از سفیده کند و بدست مالند و قدر نشاء در



در سوده بر دی ریزد و در قینه نهد و در پشت آتش کفت  
 و در شیب قینه کاسه نهد که روغن آتش کفت **در شیب قینه**  
 ترصص مصری با قنای مصری باشد نافع بود جهت برص و ریش  
 و کمزیدن سبک دیوانه و خناریر و آتش فارس و چون بپزند  
 و ضحاک کنند بر روی که خواهند بود تحلیل نافع باشد  
**توتیا** چون بریش قصبه و قصبه بخت نافع بود و بر  
 ریشی در صددید با لایه خشک شود و در هیچ جراحتی انقدر خشک  
 نبود که در توتیا است خاصه مغول **در توتیا** آن است  
 بکیرند توتیا و در آب ساینند و در ظرف خاک کنند از هیچ ظرف در آن  
 ظرف و زلال میکنند و میگذارند تا خوب ته نشین شود پس  
 از آن خشک کرده بر سبک سماق صلایه نموده با سبک و انج  
 عدسی مغول ساینده خشک دارد باشد و در مراهم کنند  
 بجزه زخم رطوبت دار و تیکوت خشک کنند و رویانده کوبند باشد  
**توتیا** چون او به بونه شد بغایت خشک کنند بود  
 اول در آب شسته حل کرده بونه شد بغایت لطیف باشد

وزخم خدقه چشم را نافع بود و گوشت زیاده بخورد و زخمها و تخری  
 برده نافع باشد **در توتیا** قوی ترین توپا لها بود و بر سر که  
 کرده استوزند و خوب مغسول نموده و خشک کنند و نظیر باشد  
 ریشهای بدن نافع است بسیار **در توتیا** انجیر رطب و یا شکر  
 تویند چون بپزند و بر او هم و دما میل گذارند تحلیل برود و خفیه  
 و شیره در خنک که باشد بر توتیا میل نکند و نافع آن کند و چون  
 غرغره کنند ورم خلق و ملازه و پنبه نافع است خاصه آن  
 آن بار و عن نفثه بادام بر خمیر بجزیه زیر آب داده زده باشند  
 دفع منفرت آن بکند و خنای تحلیل برود و چون خشک می باشد که  
 بپزند و بر ورم بپزند گذارند نافع بود و اگر بجز چهار دانه دیگر  
 در سبک که خوب باشد و باید او بخورند پس نافع باشد **در شیب قینه**  
**در توتیا** استقر و دیون است خاصیت آن بسیار است  
 بعضی از منافع دی ۴ در این جا نوشتم اولی که مرضهای سرد  
 و قلی و القوه و جدام و برص و بخت ۴ سوده ۴ چون با عسل کفت  
 کرده باشد و بقریه و سبک کوبیده برص و بخت را مل کند



چون بدین صفت است تعمال کنند **شفا** آن بگوید ثوم بری  
و طرول بگویند و آب زنیانه بسروشند و بگویند زنیانه کوفته  
با عسل کف کرده در دست ام مثل نوزده و کف کنند در دست  
روز یکت لوبت و بگذارند تا با عرق نشود و کف و عسل کرد  
خدا ام هزار ایل ساز و چون پاشا سازد در هر پنج روز چهار  
مشقال با عسل و باقی منقش در دست و یون کشد شود  
**عرق الجوز** پیاز پیچ زرد و ارکوبند ابو تعمال هر وی گویند  
دفع چینی زهر پاک کند زخم چون آلتی زهر آب داده باشند  
و یک پیچ زده باشند جدا در آب جوشانیده بآن بشویند  
دفع ضرر آن بکند و چینی سازند و هر روز یک حب از آن بخوا  
آن چنان بکند دفع ضرر آن زخم بکند **شفا** بگوید جدا  
خط یا نیم مشقال طین محترم ۴۰ ل زعفران یک دانگ  
صلایه کرده بلعاب به و انداختن عسل متعاقبا کرده هر روز  
یکی بدین زخم زهر بیرون دهد و در هر هم نیز داخل کردن  
بسیار نافع است و درم خازیر و درم پستان و درم شفا

نافع بود و گوشت مرده ۴ پیرد و درم حلق و ملازه ۴ نافع باشد  
باب آن غرغره کردن و چون ضرر بر عضوی حوزده باشد  
و سپیاه شده باشد و در دست بماند و در دست سپیاهی پیرد  
آماس و سوزش سازد و در دست و بر روی انداختن ایل کنند  
**شفا** کز بارز گویند چون بگویند در موضع سپر زنند  
دفع سپر زنند و چون با سر که باشد بهتر گویند که زنند کی  
رشته مالند سوداوار و **شفا** غایبک آنچه  
گویند ایضا گویند چون اندکی از آن بچرخند ضرر زخم از بدن  
بماند و چون روغن آن بر او ۴ م بلغنی مالند و درم و در دست  
طالچ و رعش و خدر و سپیان و صداع که از سر روی با  
بگوید که درون نافع است و محقق نقش باشد و صاحب منافع  
گوید شربت از وی زیاده از یک درم نشاید و صاحب منافع  
گوید دو مشقال چند پیرد و قدری خودی بری پاشا سازد  
خیش بر اند و چون فنیات صلایه کرده در چشم کنند حلا و  
و اگر بخندرم با سر که پاشا سازد منقش و نافع باشد



د برکنده کی عقرب طلا کنند سود دهد و گری که سبب آن بتر  
 باشد سود دهد و چون بقدر عذیب بار و غن نار دین بگذارد  
 و بر سر مصروع طلا کنند ناف بود و در روغن حل کنند  
 و طلا کنند خدر و اسپتر خا و اعضاء را و فالج و نفرس سرد  
 ناف بود و اگر بخورد تریاق سربای سرد بود خواه میوای  
 و خواه بنایه خاصه تریاک و در قصب چکاند عطر البول  
 و از سرکه بود و خلطی بلیغ باشد ناف بود و چند کی بسپارد  
 زند کوشش کنند باشد اگر کسی خورده باشد او را بوقی کنند  
 بشت و فودنج و سپستان و عسل بعد از قمر غاصن اترج باشند  
 و با در هر آنست یا بهای فو که ترش یا که یا شیر خر  
 چون ناستنا بخانید و بر درم سودا و بکنند بر شود  
 چون باب ترب و آب کشنیز طلا کنند دفع فتن کنند اگر جوشنی  
 افضل از نان و بر سر سپیده باشد همین تابا اندکی سرشیم  
 حل کرده بر خضی طلا کنند و بپزند بجا شود ابو موسی جراح  
 گوید چون زخمهای پنی و دمان و بیه خورده باشد آنچه و جز  
 ۳۱

السر و هم کوفته بطریقی فستیده بگذارند گوشت زیاده بخورد و بتر  
 شود **طریق** پودنه گوشت چون بر او ۴۰ م پودنه بکنند ناف بود  
 و تا بیل و نش و کف ناف بود و چون بپزند و دوست  
 بر سر طان طلا کنند پس از آن مرهم گذارند ز فودیه شود  
**طریق** که هم خراست چون بپزند و بار و غن زیت  
 بر خنار طلا کنند تحلیل دهد جوشید تاج و رگوید چون بگو  
 پس از سر و زرش ریخته بود این روغن ۴ کمره با لک  
 مور سیاه خوب بر آورد در سرم خنار ریخته اگر خوب بپایند  
 و در مرهم داخل نمایند شقاق کف دست و پای و انگشتان  
 ناف و رافع و رافع بود **طریق** چون بپزند و بپزند که که  
 بوده باشد در آب ان نشیند سود دهد **طریق** که هم است  
 چون لعاب آن را گرفته و بر روی گام نهاد کنند و طلا نمایند  
 تحلیل کند و چون بار و غن با دام غرغره کنند او هم حلق و طلا  
 رافع بود ابو موسی جراح گوید زخم چشم و از عرق و سقط رسد یا اگر  
 چشم خورده باشد و زخم دهان با لک یا حلقه بیرون آورده باشند



لعاب آن سه غلیظه گرفته یار و غن بادام مرهم بسیار است  
 لذارند چند روز بهتر شود و همه زخم تان و کینه ها نافع باشد  
**غیب** **الغیر** جلفون است در وقت آن جهت زخم زهر داریکو  
 باشد خاصه زدن افی و عقرب با آنچرخ و ضربات قیاس مرهم شود  
 لذارند دفع ورم ازنا کند و صاحب اثر زخم همین باشد از مردون  
 و زخم شیر و کار و خجریه بقات نافع باشد **السنس**  
 فا و زهر است اگر پد خشن باشد خاصیت بسیار با او است  
 چون آب بادیان بپایند و برگزیده گی مار حشرات باشد  
 در دگر ساکن شود و از مردون خلاص میاید و کزیدن مهر جا نور  
 را نافع باشد و دفع ضرر میا کند داخل مرهم کرده آنکند  
 و زخم قنطیر در پیش پند و مقعد و کوشش و زایل کنند  
 و طریقی دانستن خود بدیش این است که سوزنی سرخ کرده بوی  
 فرو کنند اگر چه و شر سیاه باشد خوبیت و آلاء است **الحد**  
 علاقه ملاکیده که چون کپه و سنگ مشانه باشد خمد  
 یا آب گرم بخورد زود خلاص شود و چون مغسول کرده زخم را نشا  
 قرار

خشک شود و **الحد** بسیار پسی سنگ آهن ربا گویند  
 بهترین وی سیاه بود که سبخی مایل باشد چون مغسول  
 و بر هر جراحتی که با شیخ زهر اید از زده باشند طلا کنند  
 زهر از آن زخم دور کند **الحد** عریت و پیویانی مول شود  
 و بسیار پسی عندل و **الحد** بسیار سیاه و نیز سیاه پسی است  
 و بشیر از بی نوند و زهر از اسفند نیز گویند چون بگویند و در  
 مفاسل طلا کنند دفع کند و چون سخت کنند و با عسل و زهر مرغ  
 و گلیک و زعفران و آب و از یانه تر چشم کشند و بجا  
 بدهد و اگر بخورد با ادویه قللالت و دو و حب القرح و سیر و ن  
 صاحب منهلج گوید بعد از آن رلوب فو که ترش خورند و صاحب  
 نفوذیم گوید فرود و از حنی بود و گویند فالج و تشنج و لقوه و عله  
 کرده و مشانه نفع دهد و اگر بپزد و آب پیوسته هر شب یکمقال  
 و نیم سفوف سازند تا سوده عرق الفسار نافع بود و نفوس  
 و فالج و در دپا و طعن نفع دهد **الحد** چون بگویند و بر  
 صلب طلا کنند بکدار و چون بپزند و بر برص نالند دفع کنند



**فصل** چگون بر ریش ها و دامپیل گذارند تحلیل و  
 و غرغره کردن خنایه نافع باشد و چون با نظرون  
 بر سر نه گذارند سود دهد و درم حلق و ملازه را تحلیل و  
 و بر دوزخ طلا کردن و درم و در دشت اند و بر کزیدن سکه  
 و پودنه طلا کردن سود دارد و کاف و کش و کجده را نافع بود  
 و چون غرغره کنند آواز گرفته که بسبب انگشت گرفته  
 بکشاید و چون از آن مریمی با پیله مرغ ساخته بر شقاق کف  
 دست و پا و هر عضوی گذارند بهتر شود و سوخته اش  
 نیکو بود و بر هر موضع آبله پر آب زرد و بهر چه چون بر آن  
 مانند باب کرم قطع آبله و در آن نماید **طی** و صغیر  
 را گویند و صغیر و صغیر را بخندان خوانند پیوسته انگزد و بهر که  
 انگشت کننده خوانند بهترین آن شیر زنگ بود و چون با سرکه  
 بر تاملیل طلا کنند سود دارد و چون در جای که خون بسته  
 بسته طی که سر آن بسته باشد بر آن طلا خون طلا کند و در  
 سازد و اگر در چشم کنند با غسل روشتا یا پیغزاید و در جای که

آب کشیدن این باشد از تولد و تب ربع را بقایات مفید بود  
 و با و با و بشکند و خون بسته که در اندرون بود و تحلیل و  
 و بر دوزخ طلا کردن سود دارد و درم حلق و ملازه را تحلیل و  
 و بر دوزخ طلا کردن و درم و در دشت اند و بر کزیدن سکه  
 و پودنه طلا کردن سود دارد و کاف و کش و کجده را نافع بود  
 و چون غرغره کنند آواز گرفته که بسبب انگشت گرفته  
 بکشاید و چون از آن مریمی با پیله مرغ ساخته بر شقاق کف  
 دست و پا و هر عضوی گذارند بهتر شود و سوخته اش  
 نیکو بود و بر هر موضع آبله پر آب زرد و بهر چه چون بر آن  
 مانند باب کرم قطع آبله و در آن نماید **طی** و صغیر  
 را گویند و صغیر و صغیر را بخندان خوانند پیوسته انگزد و بهر که  
 انگشت کننده خوانند بهترین آن شیر زنگ بود و چون با سرکه  
 بر تاملیل طلا کنند سود دارد و چون در جای که خون بسته  
 بسته طی که سر آن بسته باشد بر آن طلا خون طلا کند و در  
 سازد و اگر در چشم کنند با غسل روشتا یا پیغزاید و در جای که



بدن ۴ سود دارد و دروغن بخورد کبریا نافع بود و جذام ۴  
 سود دارد و کزیدن تمام جانور از افع کند و دفع است از هر  
 نماید و همه و کله و جراحات ۴ که خواستند سر کشا بکنند  
**شنبلیله** است ۴ او ۴ هم را تحلیل دهد و کله های  
 نرم سازد و اگر خواستند و مایل را بچند کنند و سر کشا  
 باد آرد و مای و کبر مثل آرد و جو آرد و با کله و خطیر چارسی دروغ  
 مل و آرد و برنج زخم ۴ بچند کند چون بپزند و حساب مریه به سر  
 موم و روغن کرده بر روختنیک اش کشد آرد بکند و شقاق ۴  
 نافع بود و کلف و برص ۴ سود دارد **کبریا** کبر تر است  
 چون شکم او را بشکافتند و بر زخم بچکان و او نماند باشد  
 بنده بچکان بیرون آید و بر زخم مار و عقرب و سگت و بر  
 بطریق مذکور بنده نافع باشد **کبریا** بکفر است چون بپزند  
 و خاکستر شرب با موم یا مریه خنک کرده بر شقاق که از سر ما  
 باشد دفع سازد **کبریا** کبر تر است چون بر مریه کلف  
 است دفع کند و زهره وی چون بر جانی مالند که مریه بر بخشد  
 بپزند

موی برود **حنظل** کندم است عصاره غلای جراح گوید که  
 چون بچایند و بر انگشت کشد آرد که در دکن سود دارد و اگر آرد  
 کندم را بکوبند و با شیر زن مخلوط کرده بر انگشت کشد آرد و سر  
 سود کندم ۴ بکوبند و بر کزیدن سگت و دیوانه نفع باشد  
 و چون بپزند با روغن کاه بر دمل نهند از عرق کرشت جدا کنند  
 و اگر روغن آن بگیرند و بر کزیدن و قوبالانده دفع آن کند و شقاق  
 دست و نافع بود و چون کندم با اش کشد و با آب حل کرده  
 بر دمل کشد آرد که همان روز سر باز کرده باشد در یک روز  
 چرک آن بکشد **عرق الحام** **عرق الحام** چون برورهای عظیم نهند  
 بپزیند و در دفع ورم کند و چون بر زخم زبور نهند در دانه  
 بر طرف سازد و بر زخم محل و کز ورم و کپس و بوی نافع باشد  
**عرق الحام** چنانچه از روغن آن چون در مریه کشند و بر دمل  
 نهند که سر به گمرده باشد زرد و سر و آگند و در مفاصل و کله  
 و در دانه نافع باشد **عرق الحام** کرم سپیج باشد که در زبان  
 قنک بود چون خشک کرده بر جراثمت پاشند بکوبند







و بیشتر بی خورد باشد غیر کزدم و در غن مل و کرم کرد و در  
 لند اند ورم و در بر طرف شود و اگر موضعی ضربتی خورد و  
 باشد خمیر بر آن گذارند ناف باشد و بر ورم نفخ چشم و پشت پا  
 و در ناف و سنان و سپید و غیره گذارند ورم نبش اند **در**  
 چون بپزند و بر خضار بر تل لا کنند سود و بد و بر کنند کی جانوس  
 لند اند ورم آن نبش اند خاصه چون داخل مرهم کنند و در  
 گردن بآب آن آمانس حلق و حنجره را سود و آرد و اگر حلق  
 بپس ویر باز خروشک شده باشد کشته کرده **در**  
 ششاک و را گویند اگر مقرر است از آن بگویند و بر زخم گذارند و در  
 لند و سود و مقدار هم همین عمل کنند و در غم و خون کوبند و پاک  
**در** **در** خون بسیار شاست چکیده و بی ریشیا **در**  
 پاک سپاند و خشک بند بود از حنجره زخمی است که خون روا  
 بود از در و منجول آن بهتر باشد و طریق شستن آن اینست  
 که بایند شرو و در آب حل کنند پس از آن از آن طرف در نظر  
 دیگر کنند تا نه نشین شود پس خشک کرده با تر تیا و شادنج عدسی

و همین محو خشک دارد باشد و داخل مرهم کردن روینند  
 لند باشد و اگر زخمی را بیشتر زده باشد و از این مرهم بر  
 لند کرده گذارند نیک باشد **در** **در** چون دانه او را بگویند  
 و شیر کشیده و غرغره کنند او را هم و جوشش دانه و صافی و در  
 لند و ناف باشد خاصه چنان آب کشیده با آب گوشتار داخل  
 استند حلق و ناف بود و آب سفت انگور **در** **در**  
 چون نیک صفا کرده و بر کنند کی سبک و دانه را نکند ناف است  
 و اگر بر سوزشکی اثر آب کرم و در غن کرم پاشند یا با در غن  
 لند بر آن مالند زخم و شرو و اگر بر ریشیا ریای و ریشیا  
 پاشند خشک گرداند و اگر بر لند و شیر تیه بگویند و بر آن پاشند  
 ناف باشد و جوشش و با دق و با منتراب و دانه خیار شنبه نیز  
 و غرغره کنند از ایل سار و **در** **در** **در** چون در محاریر سرد را  
 بشویند تخمیل دهد و کنند کی افی و عقیق ۴ نفع دید **در** **در**  
 چون با سپر که بر قوباد و گویا لند ایل سار و در چون با لند  
 و بر گردن حیوانات گذارند خاصه سبزه و اسوناف باشد



و گزیدن اسب و عقرب و انانیت و با حبس و بطن را  
 برینان مانند بلبلان **در** مویج که گوید یک نان جراح  
 گوید چون باز تیغ شسته بر زخم ناخن بتا شده نهند  
 قطع کنند و چون ناخن افتاده باشد روغن مویج  
 با پیله مرغ که راحه بر آن گذارند ناخن بر آورد و مویج  
 با تیغ و موم سفید مرهم ساخته بر زخم بن کشته که نکند  
 مجروح شده باشد بگذارند بزود آید التیام یزد و شک  
 پا زد و جمیع ریشهای کهنه و ناصور و سبز و سب بر طرف  
 سازد و همه زخمها نافع باشد **در** مویج خانه یک  
 باشد چون او را بچکه اند فربه مناسبت بعد او را کشته و  
 او سه بر کسی مانند که جذام دارد بر طرف شود مگر زبانه  
 و اگر با نوری زده باشد که هم شکسته بر موضع نهند دفع  
 مناید و در حبس مرا هم نافع است خانه بچه شقاق  
**در** لایمی است با استنان حل کنند بر او  
 و لکه روی زنان و مردان و منسل و کلف پاک سازد و

**در** خشک کردن چوب خشک کرده و پائیده روی یک مس در  
 برام کنند که شست کنند و بخورد و زخم را خشک کنند و  
 تیغ سفیدی ناخن را برود و هر یک خشک شود خشک کنند  
 خانه اگر زرد آب و **در** مویج افلاطون گوید چون سال  
 زخم عظیم را خواب نبرد و روغن بر در آن سه سوراخ کرده  
 بر کردن او او بزد خواب کند و چون با انجیر و روغن  
 حل بپزند و بر زخم عترب در تیل و زنبود و حبس حیوانا  
 گذارند در دودرم بر طرف کند **در** درخت سفید  
 باشد ابو نقاسر گوید چمن بپست مریم پائیده بر جراحاتی  
 که مزمن شده باشد پاشند بصلح آورد و اگر بگویند  
 و با سپر که بر برین طلا نمایند قطع کند و باید که او را جوشا  
 نیده زنان صورت به بشوید او را هم و لکه بر طرف کند  
 و چمن که بر جرب و شقاق مانند نافع باشد **در**  
 خرزهره را گویند چون ورق و می بپزند و بر در محار صلب  
 نرم کند و اگر آب و ورق و جرب و کله و کثر از آن نافع باشد



در و غش نیز خارش بدن را برطرف کند و چون آب آن  
بگیرند و غلیظ و منجمد باشد بر زخم نهند و من بکشد بشرطی که غلظ  
لبا کرده مقابل شود و **دست چنان است** که  
در ق از خشک کرده و گوشت برایش بافتند خشک کند  
و سوختگی آتش را نافع باشد و اگر بپزند و بر سوختگی آتش کنند  
سود و بد و در مفاصل را طبع کردن نافع باشد و جوز و سی  
با پیله مرغ بر کمره کبریا نوران کند از نافع باشد و بوی  
و چون بگویند و بر او سه م و لکه رو طلا کنند نافع بود **و در**  
چلبی بعد از بر کوبیده بعد از در افق کوبید و زنان آب آن  
و کم و لکه رو مالند سودمند بود **و در** خون غز که شست  
چون بر بوق و بر من و خلف مالند دفع کند و او را ام صلب را  
تخلیل دهد **و در** خون را سورا که شست و خان فرنگی او  
که کس را خنجر بر گردن فرو کرده بود خون را سورا سخته  
او را بر کرم خشک کرد و دیگر خود کمر و در خنجر بر سینه  
عمل کند **و در** خون ادمه کوبند چون خشک کرده بر جرا  
پند

ای که در نما مله باشد و بریم از وی آید پاشند خشک شود **و در**  
**خون بزرگ است** که بشیر از وی که خوانند بهترین آن بود که  
نزد کوی کبریا و چهار سالگی او و دمی که افورنگه خواهد گرفت  
سنگین چارند و حلقی در چرخه خون اول را کشند و میان  
بگیرند و در یک را کنند تا سرد شود بعد از آن قرصه پزند  
در را کنند تا خشک گردد و از بخار محافظت کنند و در جای نهند  
که نم بود و چون خواهند که استعمال کنند حبه سنگ مشابه بگردان  
از مرغ که شراب شیرین حل کرده و چاشماند و قیر که در ج  
ساکن باشد سنگ کرده بریزند و این از جمله حجر باست و چون  
تر باشد بر و محاسنی صلب طلا کنند نفع دهد **و در** خون  
را کوبند چون بر تالیس مالند دفع کند **و در** خون سرد و در  
سودمند بود و خرمی که از غشای دماغ روانه بود **و در** خون  
خرامت منع دماغ که از جهت دماغ باشد بکند **و در**  
بیرازی یک خوانند و درخ و قریبا که بزرگترین کو چک سبز باشد  
منع مری رستن کند و چون جویا و در چشم بود بکشند بر موضع آن



نزدیک و چون برونه متوجه کپتر آن می بینی بپند خانی رفتن از او دوری  
 جاس بکسب که چرخ طالع کند بر دهان بشوید و خیر او گوید که ضعیف  
 آن برده ان اند میخیزد **و** حبس طالعین از چندی پیش  
 برای بود از اهل کشیر و با همایون پادشاه بجزاسان آمده و او به  
 برین سبب از ورکش گویند که در کشیر از روی پیدا شده بود و به را  
 بخدمت گرفته بود رفت او را کشت پادشاه او را بدین لغت خوانده  
 براج و انانی مشهور بود گوید که در راه آب باید کرد بعد از  
 او و باید بست و میان آن که چون زبان بکشد بود و هر دو کرد  
 ضامن او به بیزند کفی از آن بر آید آن گفت که کشته بود و میانی  
 ضلع امید نرم شده تا و نباشد بکشد نرم سبب زد و تیر در پشت  
 نامیدن و بر دوش است مانند سوز و درد مغلوب بر احوال خود آورد  
 زانو و پا و طلا او به هم میخاست راسود و در تقریر به تیر طالع باشد  
**و** **الطالع** بکرم و رحمت مستور است ابو عبدی می گوید  
 و بگویند طالعین در تقریر حاجت کسادی داشتند باید با طالعی و بر  
 کشتید چون بگویند و بگویند و طالع سازند بعد از خودی و بران سبب  
**و**

نه خوانند که گذارند و از روی آن کنند چنانکه گذارند لطافت در کشت  
 بود و کشودن زخم و این از اسب راست اما باید چنان زخم را بپند  
 که تقریر زیرا که بر جاس به تپا سازد **و** **و** میرسد او را  
 او به بیزند کفی از آن بر آید آن گفت که کشته بود و میانی  
 ضلع امید نرم شده تا و نباشد بکشد نرم سبب زد و تیر در پشت  
 نامیدن و بر دوش است مانند سوز و درد مغلوب بر احوال خود آورد  
 زانو و پا و طلا او به هم میخاست راسود و در تقریر به تیر طالع باشد  
**و** **الطالع** بکرم و رحمت مستور است ابو عبدی می گوید  
 و بگویند طالعین در تقریر حاجت کسادی داشتند باید با طالعی و بر  
 کشتید چون بگویند و بگویند و طالع سازند بعد از خودی و بران سبب  
**و**

و



زخم بند گوید بهتر از روغنهای دیگر باشد مثل روغن پند انجیر و مانند آن  
 بجهت زخم و اگر عضوی از اعضای کسی بخواهند قطع باشند  
 مانند دست و پا یک بند انگشت فاصله آن ها را بر تپتیا محکم بندید  
 و قطع کنند از آن یک قطره خون چرمن نباید و اگر تپتیا قطع کنند  
 باشد که همیشه در فی الحال روغن کچنه خوب و آخ کرده  
 چنان که بخورند آن موضع برید و در آن گذاشته و قطع باشد  
**در زخم الخلق** روغن زعفرانست نافع بود و جگر هم بواسیر و  
**مقصد و مصلحت** در زخم پاهایت از انجا هر دو میرند و نفع  
 دیگر هم از س میکند چون پس بگذارد و آب بر رویه ریزند  
 چون از پوسته پروان اوزند در زیر آن ریخته باشد و بش کوش  
 لب و در آن که سبب شکست و انواع زخم دیگر می شود بآب  
 نشسته و حل کرده بمالند نافع باشد **و یک** قطره سره گویند چون  
 زخم بکافند و بر زخم کلوله و پیکان تیر گذارند پروان آورد  
 و بر زخم مار و افعی و عقرب و حشرات موزید و بجهت زخمها  
 گرم زده نافع بود **و یک** زرنیج مقصد است و از سموم باشد

آنگه و ریش به نافع بود و قطع بواسیر یک **در فی الحال**  
**در خون** زخم گوید که سور استیل کمپ که اوان باشد برین  
 نام خوانند چون زیندر نخل موضعیه بگزوفی الحال بر آن مالند  
 و در ساکن بسیار و گویند ایشان از سنجاست این در میان  
 هر سبب و چون با عسل بعد از آن که شکست کرده باشند  
 بر جای که مویش ریخته باشد بمالند و بر من آورده **و یک**  
 است از کپس بر زخم و سرخ رنگ بود و نقطه های سپید  
 بر و باشد سه مسکنست و بر نبات شهرم نشیند چون خواهند  
 که استعمال کنند در کوزه گواره نو کنند و سر آن به بکشان بپزند  
 بگیرند و در آن کوزه بر سر دین که سپر که در آن جوش در برون  
 تا بخار سرد که با نهاده و خفاشان بگیرد و بعد از آن استعمال  
 نمایند بر لایل طبع کنند قطع کند و اگر در موم و روغن کرده برین  
 نامن زایل نماید و نافع تنبیه شده به بپزند از و در بر من بپزند  
 با سب که طبع کنند نافع باشد و با خردل طبع کنند موی سر و پاند  
 و اگر در موم و روغن حل کرده یک مقدره آفتاب بپزند و آب کنند



پس از آن بر کوه حله مالند و دفع آنکس بکنند و بر جوب و قویا  
 طاک کردن دفع و در چوبی یا زیت بکوبند و در آب و ام القصب  
 منایند موی بر دیانند و اگر در دهن کشند و یکشت در آفتاب  
 که از لب قطره در کشش چکانند در دهن کشش سه زایل کند  
 و اگر بر سر در دهن در قفل او بمالند بکشد **در دهن**  
**در دهن** بوجهای از در کش گوید که چون زمان سه لکه در  
 پید اشود اگر در آب کرده بکشد و بر آن موضع مالند  
 بر طرف کند و بر جوب زخم طاک کردن و در م زخم سه لکه  
 و اگر در قوبه باشد دفع باشد طاک کردن چون بزنی در پیرین باشد  
 در دهن آمده باشد مالند قطع درم آن نماید و بوا سپرد و لو امیر را  
 و زخم بخاریر و پشت کشش و شقاق مقعد و غیره را نافع باشد  
**در دهن** **در دهن** بکشد و در دهن زیت در دهن در آن بکشد  
 در هر مرهم کشند زخم کشش کند زخم را **در دهن** چون بکشد  
 و بر کزیدن جانوران خاصه یک که بوانه طلائف نیند نافع  
 باشد **در دهن** زخم پیل شامی خوانند چون پس بود

بر دهن مایه بود و عرق النسا و در مفاصل که در عصبیت بود  
 چون بار و غن میزند و بدان طاک کنند سود دهد و چون در لعل و قاق  
 کنند دفع بلغم غلیظه لزج که در سینه دشت باشد اثرات هم دهد و در طبع  
 دی چون پلک من بول و تبس بر اند و او را هم صلب را از مکر و اند  
 و اگر در دهن دی بکشد و داخل مرهم نموده حبه زخم پس در پستان حبه  
 نافع باشد و در دوا و ز الوهه سوکشد و با انچه و صبر که کهنه چوبه  
 بندند دفع آن نماید **در دهن** مرگبت از مار و زجاج سپاه و انار  
 پوست و صمغ و عسل و دو شاب و در دهن شکسته بندی عوض زفت  
 طاک کنند نافع بود **در دهن** سر بر سر را گویند چون موی آن بوزند و با  
 بر خرس بر جانی طاک کنند که موی او ریخته باشد بروید **در دهن**  
 مرغی است که ویرامردار خوار گویند چون بر در در خانه دو و کشند  
 از دکان در آن خانه نیانند و سر کین مر چون بکشد رنگ بکشد  
 و اگر بازیت خلط کنند و در کشش چکانند که با کوش میرد و زهره و دی بکشد  
 ندکی مار و عقرب و زهره مالیدن نافع بود **در دهن** از اجاره است  
 و آن الوهه است بهترین دی صند بود چون بسوزانند و بر جراحتی که شود



از وی روان باشد طلا کند قطع کند و زخم که ورم بسیار داشته باشد  
 بادود و ورم باشد ورم بشاند و در دوازده و چون طلا کند  
 از زیر پا ببرد و زخم را بپوشد و بر آن طلا نماید و طلاش کند و اندک  
 شود بعد از آن سوسه بپوشد و در آب نکند اما اندک آن را  
 شود **در** پیر از پی قطع گوشت و بهترین آن صافی رنگ بود اگر صافی  
 سازند از غیر و بر جانده یا کمرگاه بندند منع احتلام بکند و هر ماه و در می  
 که پیدا شود در آب را بر میزند و تحلیل برود و ورم منهد که با شیر بود  
 بواسیر در دهان قصبه در تار و پستان و در شیار و تار و پستان  
 با عصا که در خایت سر در بیاورد و در وقت بیت یا در وقت کل یا در  
 یا در وقت خوردن بوی اضافه کنند و آن صحنه بر آن روغن حل کنند  
 و به انداختن بود و این زهر در خواص آورده که اگر پاره رصاص  
 اندازند که گوشت در دیر بماند کرده باشند بپزد و هر قدر ریش بر او اندازند  
 و هر کس که انگشت رصاص در انگشت کند بدن وی لاغر شود و اگر  
 در روغن بمالند تا رنگ بر آید بعد از آن آن روغن را بر این  
 کنند رنگ بگیرد و صاحب فلاحه گوید اگر طوق رصاص در خنجر کند

که شراب بود و شرابی هیچ نیفتد و زیاد کرد **در** چوب بادوبه و  
 چوب بیزند و بر موضع ورم که از آن بدتر شود خاصه ورم پا و یکساعت  
 و اگر سکنجید یا چوب یا در جابا باشد و یا اندک در فصد کردن و در هر  
 نهفته نافع است **در** انار شیرین است بهترین آن بزرگ  
 شیرین رسیده و زخم توان داد و در وقت و در پاست آن را  
 کنند و در آب برود و آن کنند و هر تان کنند پس خشک کنند  
 و نیک مساجد و بر زخم باشند و شود و خشک کردند و تیرگی چون  
 و بر جراحت باشند و در جابا و انار ترش هم همین خاصیت دارد  
**در** خاکستر چوب است و در جابا و انار کوبیده چون خاکستر چوب  
 بر کنند که ملک و روانه گوشت از جانور آن را نافع بود و چون  
 تازه در بر او رام کنند و تحلیل ببرد و خاکستر آن در آب بپوشد  
 کرده و فایده نافع بود و جهت زخمها که خون از وی بر آید و در گوشت  
 زیاده بخورد و در ناصیه بهتر کند **در** **در** خاکستر آتش  
 بر پسته کوبیده چون در کوزه کنند و کوزه را در گل حکت کنند  
 و در شور بپزند و در شب و با باد بر چرخ آوند و بر گردن



زینور و مکس و پیشه و سپهر حیرات کو چنگ مالند نافع باشد  
 و در آنجا را بر طرف سپاز و **بانه** **خاکستر** کا و چون بود  
 تر و در حسم بر جرب سیاه و کلف سیاه که بر صورت و گردن بود  
 زایل سازد **الغما** سپر کین خراپت سوخته و ناسوخته بر کزین  
 عقرب و زینور کند از در و در **سپهر** **ارده** به  
 گویند چون کپی ۹ پایا دست بر نازده باشد بر هر تیر از ارده نیت  
 چند روز بمالند و در وقت آن که مرهم کنند غم بسیار خوب  
**شیر** را گویند چون در سپر که غولیا متد و در آب کروی پر  
 و بریان کرده بر نالسیل و قویا مالند نافع باشد **سجاق**  
 شاه سپهر گویند چون لعاب آن بگیرد و با لعاب بیدانه و خطمی  
 و در غم بادام مرهم ساخته بر چشم و بر من از حد که آرد و با  
 طلا کنند سوخته و چون با سر که بر در محاسن کنند نیکو باشد  
 و بر خرس و بویا سپر و لغزه و کینه ن سکت و بوانه طلا کنند نافع  
 و کسی که زخم دارد و با لعاب بر منند علی الصبح طحیف دل باز  
 و **الط** بر است و حار **چنان** گویند چون بر مرغ را بسوزند و

نیش شده مالند خنک کنند و در صبح بستی نمی بسیار نافع است **خاک**  
 چون کرم بر انموضع گذارند **حرف** **الزاج** افواج است بهترین آن **خاک**  
 و صناع آن بسیار است چون در دار و دای زخم کنند و بر زخمی کنند  
 که وزم داشته باشد سوخته و چون با کشتیر بطریق نفوس  
 بر جرب و زخمها بر کنند نافع بود و اگر نه چ سفید و کشتیر اصل کرده بر  
 معب کند از نفع دهد **الط** **بیاض** سی مویز را گویند افلاطون  
 جرب را گویند چون باره با قلا و زیره بر و دم کرده بزنند و در و چون باره  
 مرهم ساخته و بر نافع چیده کند از نافع باشد **کف** در با  
 چمن بوزند و بر زخم کند از نفع و طوبت کند و اگر باره و غنک است  
 کنند بشیره ۴ صاف کند و اگر خواهد که آن ۴ بزند در دیک کوب  
 کنند و سر دیک ۴ بپوشند و با غیر محکم کرده و میا است **الط**  
 که از نافع تا چته شود بعد بر من او زنده بر بالار سکن سماق صلابه کرده بر  
 باشند و در مرهم کنند نافع **خنگ** کنند باشد **الط**  
 چیز است که اول بار که تولد طفل شود از وی فرو می لید بر جای طلا  
 که پیکان خنده باشد که کند و بر قنای و در معلق با سیاق و چنان



سود بخشید **ص** مرکب یکست چون مرکب سبکی را که در  
 اراستخوان داده باشند با عسل ملا کرده بر ریشهای کهنه  
 شود **ص** چون جناب نان نامت داخل کرده بر کف دست  
 و روی زان مالند زایل شود **ص** مرکب کبود را است  
 عسل و شکر کوبیده که چون براده هم بسوزد و حل کنند و درم بنهند  
 جامه بدارد و در سوز که و چون بر خنار بر ملا کنند با لعاب کوه گشت  
 باغ بود و با عسل و لعاب گمان برود و حصار صاب کند از کد  
 نرم کند و بار دغن کجند و یا لعل سرخ یا زیت بر روغن آتش  
 کنند سود و در و با کرم صندل و الود کنند و شکاف کرده بر  
 دغی بنهند بسیار فایده و تازه تر بر دغی کند از آن سودا را بسیار  
 چون داخل هر هم کنند جهت جدا نمودن نافع باشد  
 و در روز نمیشاند **ص** آگینه که نیکو است بود و کسی  
 کند با سکه کهنه که بر و کرم چوب سبز بر کوه لعاب است بر هر  
 لذ از آن سودا کنند **ص** موخن آگینه است در کوره آهنگری  
 لذ از آن و بدست تاتر و یک کد اخن شود و بر دست گذارد و در آن  
 لذ

در روز نمیشاند  
 در روز نمیشاند  
 در روز نمیشاند  
 در روز نمیشاند

اند از آن بعد کوبند **ص** دیگرش بکیر و آگینه و در تابه آیین کرده  
 و بر آتش کند از آن آتش را فروزند تا سب عسل در  
 حرکت دهند پس از آن سخن کنند و هرگاه خواهند استخوان کنند  
**ص** چون بسیارند و بر درم ملا کنند و درم بنهند و در  
 ساکن کند و چون بر جوب کوه گمان و عرق النسا ملا کنند  
 بخشد **ص** چون بکوبند و داخل هر هم کنند ریشهای کهنه  
 خفک سازد و گوشت تازه بر ویاند و روغن آن در و بملد  
 سینه و زخمها را که در خشک شود نافع بود و در سپر کچل و شیر  
 سود دارد **ص** بسیار و خان قرنی کوبیده زخمهای عفون  
 در ریشهای کهنه با صولع آرد و در سپر زبا سر که و آنچه ملا کند  
 و در تحلیل دهد و بواسیر و زخمها را نافع بود و صلا کردن و در غم  
 بهر جانوران کشنده را نافع باشد و در غم آن و دبا و نا  
 و پشت و در و شکم را نفع دهد **ص** چمن روغن آن این است  
 که بکیر نه روغن زیت و آن را در و چشم کل سترخ بزند و نگاه  
**ص** اوقات و در هر هم و روغن آن خاصیت بسیار است



اما بشرطی که خوب مغسول نموده باشند **در** **مغسول**  
 کردن وی آن است که در پنج ورق کچال و یک پاپونیز  
 فرو کنند و در آب باران حل کنند و هر روز آب آن تا ده روز  
 تا بیست روز و بعضی تا چهل روز که اند پس از آن نرم ساخته  
 باز در آب باران حل نموده در ظرفها کنند و آنچه بالا می آید  
 بریزند و آنچه در ظرفها می ماند تا آن خوب تر نشین شود بحد  
 آن در سبیه خشک کنند تا نوبت بیاورد و نگاه دارند و در وقت  
 حاجت استعمال کنند و داخل مری هم کرده گوشت بر وی اند و بخورد  
 و باز رفت بر موضعی که خون مرده بود و جدا کنند و بکشند و هم چنان  
 تا مغسول بر زخم ریزند گشته باشد و موخته میریشها می تررا  
 خشک کرده اند **در** **سوغتن** این است که زنجبیل را در روغن  
 زرده که مسطور سفید کرده باشند و انش افزونند تا مسطور کوزه  
 بعد از آن پخته اند و لطیفی نه که در مغسول کنند و خشک کنند  
 و نرم بپایند نگاه بکار برند **در** **سوغتن** این بر سر  
 مالند که خوب کند خواب کند و داخل مری هم خشک کرده اند و پخته

و می چون کشته بر کلاف و نش مالند نافع باشد و خام بردارد  
 مالند و می بر وی اند **در** **سوغتن** چون با منفر بگویند و برورم صلب  
 اند از نرم کنند و اگر کچال بر دل گذارند سر یکشاید و درم صلب  
 چون غرغره کنند و بخشد و در در ظرف سازد **در** **سوغتن**  
 بشاید الوجه گویند چون بگویند و برورم صلب کنند که درم و درم  
 باشد سبیه یکشاید و درم صلب و کوزه غرغره کردن خود دهد **در** **سوغتن**  
**در** **سوغتن** این را گویند چون موخته و نرم بپایند و ریشها  
 بدر خشک سازد و قطع خون کند چون بپزند و بدست طریقی  
 است که بر روی صفی این پس کنند و نم کنند و بر انش بند تا بپزد  
 و پس در وقت چنین نم کنند و بر انش گذارند تا بپزد و چون خشک  
 شود بکار دارد **در** **سوغتن** چون بر در با طلاء کنند و بر بندند و در  
 سب کن سازد و طریقی این است که حل کرده بر پارچه گریه  
 آب نموده مالند و بر موضع درد بندند و اگر جای کلد میوه آن با صبر  
 و غیر خورد باشد و با فرود شده با شکسته و پسته آن به چهار روز  
 و طلاء کنند یا بر بندند و در داخل مری هم کردن گوشت و پخته



و گوشت نو برویاند و کزند کی جمیع جانور از آن نافع باشد  
 و چون بر میان سر کپی که خوب مویش را دور کنند و طلا کنند  
 ز گوشت در حلق بود و پروان آورد و این مجرب است و همه بکنند  
 دست ساز و دور و ناسه و در چهار تحلیل دهد و در حدقه سه  
 لغایت نافع بود **در زخم خلیفه مصری** گوید که چون کسی را زخم بود  
 اگر پیش از آن زخم پاشیده بخورد از مردن ایمن شود و چون  
 بپایند و بر دور و نرم طلا کنند در دور و نرم بپایند و داخل  
 مریم کردن و بر زخم گذاشتن زود خشک کند و گوشت بالا  
 آورد و زخم ناصور را نافع باشد **در زخم** جگر را گویند که باوید  
 کنند مرگین و بی بر کلف و منش مالند سود بخش **در زخم**  
 چون بچوستاند و باز گرفته در آب کتد و مکرر مغول کنند چنان که  
 بدو طعم خاک دهد چون خشک کرده بر لیسها افشانند خشک کند  
 و بر ورمها مالند تحلیل دهد **در زخم** انواع است بهترین آن بر زخم  
 بود در لیسهای بدر خشک سازد مغول و بی جهت با سید  
 نافع بود و سوا می زخم آن خشک کند و نافع و داخل مریم کنند زخم  
 بخور

مغول بکار آید **در زخم** مغول کردن و بی آن است بکینند  
 ز نیکار فرنگی در آب پنخ حل کرده یکشب بگذارند و با باد آب  
 آن بریزند و باز بر هم زنند و آب پنخ داخل کرده بدستور سابق عمل  
 نمایند و بعد از آن باب باران بشوید و عصاره طلا گوید که القدر  
 آب آن سه تاره کنند تا طعم آن بر گردد و طعمش مانند خاک شود  
 بعد از آن سائیده مثل غبار داخل مریمها کرده چون خشک دارد  
 کنند ریش خشک کند بر روی **در زخم** چون سیر ان گرفته منفذ کنند  
 ریش حلق و دورم از آن نافع باشد و چون با انجیر و سرکه و عسل بر سر زخم  
 طلا کنند و نرم آن را تحلیل دهد و با عسل بر کزندی جانور آن گذاشت  
 قطع بخشد و داخل مریم کرده زخم قصبه و خفیه و مقعره نافع بود  
 و بر سر بچل طلا کردن سود دهد **در زخم** چون بپزند و بگویند و بر  
 سوختن آتش طلا کنند سود دارد و مغز اسفناون و بی چون بپزند  
 و داخل مریم کنند زخم را زخم بپزد و چون با پیچ مرغ بر زخم مالند  
 ندارد تا من اقامه سه پیرن آورد و کزندی جانور آن را نافع  
 باشد و روغن آن خاصیت بسیار دارد و بهترین روغنها است



را اطفالون جراح گوید که بهتر است که از زیتون نارسیده گیرند و بر  
 قدر که بکنند و منقشش میکنند است و در مراحم منوده زیتون را در شکم  
 سپانند و در مینشاند و تا عور سه نافع بود زخم حقیقه و بستان و زخم  
 قصب که ریشرسد و باشد نافع بود و زخمی که بجز زهر آب از زخم  
 باشند نافع باشد و کزند که تمام حیوانات سه سود بخشند و در دسا  
 ساز و بعد از آن روغن بستان بعد از روغن جلفوز به جهت  
 و در مراحم سر مار و سه بغایت نافع است **سیاه** به خوانند بستر  
 چوبه خوانند چون خوانند چوبه به یکشد صابون کپزند و بکار دارند  
 نشند و چوبه سه در آن ریزند و بگوشتانند کشند و در آن مری  
 سازند که زخم کار و دشمن شیر و خج و سایر هر چه سه سود بود و زخم انگ  
 و آبله و زنگ سه سود بخشند و تا عور را بغایت نافع باشد **عسل**  
 سام ابرش بهتر آن بود که در بستانها بود چون بکافند و بر زخم  
 عقرب زده گذارند فی الحال در دبر طرف ساز و در روغن آن  
 فتن را نافع باشد **سیر** کنار است چون بگویند و بپزند و بر  
 ورمهای صلب نهند زخم کند **سیر** چون بپزند و بر خنایر طلا کنند

تحلیل و در دما بیل قطع کنند و در مفاصل را نافع باشد  
 و با انجیر و مغیز جو کوفته بر زخم سموم گذارند و فی مفرق است  
 حضورها سنگ دیوانه و افریز و زنبور و ریتلا و بوج و روغن آن  
 موثر بر خج و بر ویاند و او را برام سپرد سه نافع است **سیر**  
**ملک طوقان** جراح گوید که خاکستر دی چون با پیس مرغ مرهم نهند  
 شقاق پا دوست به که از سر ما باشد قطع دهد و بر برین و کلف طلا  
 نشند و سود بخشند و تمام زخم جانوران را نفع دهد و شقاق **مقعد**  
 سود دارد و خاصه نواصیر و بواسیر و پیرن بدن مقعد خواه  
 و غیر اطفال را سود دهد **طری** سوختن آن این است که  
 و یکا پسین سرخ بر سر آتش نهند و چند سرطان زنده سه  
 در آن اندازند و آتش زیر آن افریزند تا سوخته شود و مانند خا  
 و باید که در تابستان بود بعد از طلوع شوری پلایا چون آفتاب  
 در آسبه باشد **سیر** چون برک سپر آن در سایه خشک کنند  
 بپزند و بر ورمهای صلب طلا کنند تحلیل دهد و اگر سر کشا و پست  
 سر کشا و در روغن تا سوخته آن بر فتن اطفال با سر سپانند و بستان



عرب و اشق بچا کنند و ملا کنند نافع بود و در مرهم گفته در شاهی چیده  
 فلک گرداند **سکه** سهار و خان نوز و در کوبیده چون مغلول کرد  
 مثل سکه و انج و داخل مرهم کنند گشت تازه بر ویاده و باران  
 لهند بر زخم انش سوسه و آب گرم و روشن جوشیده ملا کنند  
 سود دارد و زخم تازه را خلط کند کردن سود بخشید و در مرهم کچا  
 و شیرین کند بگرداند **سکه** **دست** یا راست یا کمر بویید  
 و داخل مرهم کنند زخم گوشه لب را نیکو بود خلط سازد و در  
 بنشاند و ضربان زخم باز دارد و **سکه** ورق درخت آن  
 مورس سپاه کند و چون ورق آن بگیرد و سیره آن بگیرد و بچا کنند  
 تا قلیظ شود و گشت شکسته عوض صفت کمر باشد و سیره و میراندن آب  
 و قدر بر شمع عرب و داخل کنند قایم مقام زفت رو میراندن و کس  
 که زخم فلک باشد آب آن در جوشان چا کنند محافظت کنند **سکه**  
 لهند است چون گرم کرده بر منبر بیدند که از اثر حرارت سوله شود  
 یا خون در آن مرده دفع آن کند جهت شقاق کف دست و پاچا  
 با پیس ملا کنند دفع کند و اودوم صلیب نیم سازد و در شقاق انش  
 خلا

غدا که دل سود دارد و اگر سوزند و بر سبب فلک کنند  
 دفع کلی من است از دروغش همه زخمها را دفع دهد **سکه** رخت  
 کاویست هر چند گشته تر شود بهتر است و منع سم افی و زهر جویا  
 نه و گندازد که بدل رسد و اگر شعله زخم زده باشد بچا کنند  
 ابدار و هم آن باشد که بل کارگر شود و شود باغ از برنج یا از آرد  
 بپزند دروغش کاویار و دجوبه در آن کنند اما زرد جوبه خوب  
 در آن روغن خوب و آغ کنند و در شقاق بارینند و بجز **سکه**  
 که میراندن اگر بر زخم جانوران نهند نافع بود و درم ملازه و شقاق  
 اعصارا خاصه کف دست و پا نافع باشد و تازه بر شقاق مفید  
 نهند سوختند و زخم شکم و پینه زده و به کند **سکه** چون پوست  
 آن بر زخم بپزند در زبستان زخم از زهر محفوظ دارد  
**سکه** چون آب آن بچا کنند و با پیس مرغ فانی مرهم ساخته بالند  
 نو تیا مغلول و شاد و انج عدس شقاق دست و پا نافع باشد  
 و زخم کوبه است که آب آن را ملا نهند با شاد خاصه **سکه**  
 شکست سازد و جراحت پشت و نافع است و زخم شکست سازد







و او را هم به نفع دهد و کبریا بدان بالند سود دهد و اگر ما بون با خاکی  
 و بر زانو نهند و بر سر را بر طرف سازد و بچشم مرکب و آن را بکشد  
 لبوتر و اصل قیال الحی و هم کوفته کلو لهای کوچک ساخته بر سر و آن  
 و بچشم نهند مرکب نماید **در پیشانی** بر پیشانی بپاشد و در شکم سازد و در  
 لئون زخم را را بکوبد و خاصه زخم آنک در زخم خفیه و غیره باید که غصه  
 و طریقی بر غصن آن این است که بکوبد و صدف را و بر سر آنش مسود کند و در  
 و غیره کند مگر نهد و در زیر آنش سوخته کنند چون بچشم شود و از هر باز  
 نشسته صدف بچشم شده باشد **در سحر** چون برود محال اکسند و  
 کند و برود و طوطا اکسند نافع بود و در مرام کردن نیکو باشد زخم  
**در سحر** چون بوزند بسیارند و بر موشکی آنش را یا غیره یا آب کشید  
 یا سفیده تخم مرغ طلا کنند نافع باشد و در مرام کردن خون زخم باز  
 دارد و **در سحر** با پاسبی پستیر اکونید چون بوزند و پیشانی بپاشد با  
 صبح او و طریقی بر پیشانی این است که لب را بکشند و خشک کنند  
 و در بکند نهند و بر آنش گذارند تا بپزد و پس بکوبد و بر زخم افکند  
 قوت زیاده بخورد و بر موشی که ضرب خورده باشد طلا کنند سود  
 طلا کند

**در سحر** کشار به کونید چون زهره ویرا بکند از دبا بچند  
 و عین افغان در طرف مبین کند و مسود و در آفتاب نهند پس  
 طلا کنند بر چشم که دانه داشته باشد در هر ماهی دوبار بچند  
 و نایل کند و چون با پاسبی بر کلاف طلا کنند علف بپزد و در  
 داخل مرام کند زخم را بکوبد و زخمهای بد به مش کون و در پی پست  
**در سحر** ابو قحالی هر وی گوید که خار پست به کونید چون ادم  
 بچند تیر اندازد چون او را بچشم شاتند هم چنان زنده و در آب ان  
 نشسته کسی که غرض حق الشاد و در پست و در اعضا باشد  
 بغایت نافع باشد و در اعضا زبانه و در دهانه نیز نافع باشد  
 و به این کلف و بهی و برص و ادم و در زبان به بغایت نافع بود  
**در سحر** چون ویرا بکوبد و خشک کنند با سر کین گوشت کلو اکسند  
 برونی که پست آن محکم باشد مانند سب و گردن دوت و آنکشتن  
 و غیره از زیر کینه بچشم گذارد زخم سر کشاید و بر و پاسبی کرد و کونید  
 گذارد نیکو باشد از شدی استخوان به هر گاه و بر من و در **در سحر**  
**در سحر** چون جوشش دانه به غصه کنند نافع بود و چون با تخم حنا و



اگر می برد و بر درم حلق و در دکل و قناری نافع بود و بار دغش کنگد بر زخم  
 سوخته خواجه از آتش با خیره مالند و جع ساکن شود **نوع دیگر** که علی بن ابی طالب  
 گویند بر در و دندان طلا کردن ساکن گرداند و در و سپر به تیر  
 کردن ساکن ساخته و پیش او جاع او به مالند **نوع دیگر** که چون نرم  
 گردد بار و غش کنگد بر ششند و بر خوشک آتش طلا کنند نافع باشد  
**نوع دیگر** که طایان یا سمن بریرا گویند چون با سر که بر کلفه و بر من طلا  
 کنند نافع باشد **نوع دیگر** که عاقر قرحا چون با سر که بر نیزند و مضغه کنند  
 در دندان ساکن سازد و **نوع دیگر** که چون بر کزندی جا نوردان  
 طلا کنند نافع و بر ریش بار طلا کنند نافع است **نوع دیگر** که با زرد  
 است چون بر خوشک آتش طلا کنند سود بخشند و در دندان خشک است  
 و خشک کننده باشد **نوع دیگر** که بهترین آن می باشد چون بپزند و بر زخم  
 ناصور افشانند سود و **نوع دیگر** که آن بپزند و در زخم کزندی و در زخم آتش کنند  
 هفت نوبت پس از آن بر پستک سماق صلایه کرده بر زخم بپاشند  
 یا داخل بر هم کنند زخم قنیه و قنیه و پستان و آنکه قنیه است  
 نافع بود **نوع دیگر** که چون بپزند و داخل کزندی کنند و بر زخم بپاشند

اگر می برد و بر درم حلق و در دکل و قناری نافع بود و بار دغش کنگد بر زخم  
 سوخته خواجه از آتش با خیره مالند و جع ساکن شود **نوع دیگر** که علی بن ابی طالب  
 گویند بر در و دندان طلا کردن ساکن گرداند و در و سپر به تیر  
 کردن ساکن ساخته و پیش او جاع او به مالند **نوع دیگر** که چون نرم  
 گردد بار و غش کنگد بر ششند و بر خوشک آتش طلا کنند نافع باشد  
**نوع دیگر** که طایان یا سمن بریرا گویند چون با سر که بر کلفه و بر من طلا  
 کنند نافع باشد **نوع دیگر** که عاقر قرحا چون با سر که بر نیزند و مضغه کنند  
 در دندان ساکن سازد و **نوع دیگر** که چون بر کزندی جا نوردان  
 طلا کنند نافع و بر ریش بار طلا کنند نافع است **نوع دیگر** که با زرد  
 است چون بر خوشک آتش طلا کنند سود بخشند و در دندان خشک است  
 و خشک کننده باشد **نوع دیگر** که بهترین آن می باشد چون بپزند و بر زخم  
 ناصور افشانند سود و **نوع دیگر** که آن بپزند و در زخم کزندی و در زخم آتش کنند  
 هفت نوبت پس از آن بر پستک سماق صلایه کرده بر زخم بپاشند  
 یا داخل بر هم کنند زخم قنیه و قنیه و پستان و آنکه قنیه است  
 نافع بود **نوع دیگر** که چون بپزند و داخل کزندی کنند و بر زخم بپاشند



و بر بر من غلا کنند ز ایل **کنند** **نکند** چون نان پاکینه میرسد بر مردم طلاق  
 شسته و تیر بر آرد هم حار طلاق کند نان بود با سبیل و بر روی  
 اشک طلاق کند و بخشد و بر روی مردم طلاق کند و در میان طلاق  
 میرسد بگوید بر سر طلاق کند و در میان طلاق کند و در میان طلاق  
**سپاس** چون در محارقت و طلاق با اسفلت اگر طلاق کند و در میان  
 بر سر طلاق کند و در میان طلاق کند و در میان طلاق کند و در میان طلاق  
 تخفیل به دست درخت میزنند و بخند ان اسفیل و در میان  
 لنگر که بر سر طلاق کند و در میان طلاق کند و در میان طلاق کند و در میان طلاق  
 ان بر دوشه خا مندر اند و تیر بر مردم طلاق کند و در میان طلاق کند و در میان طلاق  
 حار مندر است چنان آب ان سه و اسفل حنا که در در حنا  
 با مندر دفع حکم و بر سر **کنند** **نکند** غار و در میان طلاق کند و در میان طلاق  
 یا حار بر یا طلاق بر بر طلاق کند و در میان طلاق کند و در میان طلاق  
 چنان بگوید و بر سر طلاق کند و در میان طلاق کند و در میان طلاق کند و در میان طلاق  
 غار و در میان طلاق کند و در میان طلاق کند و در میان طلاق کند و در میان طلاق  
**سپاس** تر ب سه گویند چون آب میزنند که در میان طلاق کند و در میان طلاق کند و در میان طلاق

و بر بر من غلا کنند ز ایل **کنند** **نکند** چون نان پاکینه میرسد بر مردم طلاق  
 شسته و تیر بر آرد هم حار طلاق کند نان بود با سبیل و بر روی  
 اشک طلاق کند و بخشد و بر روی مردم طلاق کند و در میان طلاق  
 میرسد بگوید بر سر طلاق کند و در میان طلاق کند و در میان طلاق  
**سپاس** چون در محارقت و طلاق با اسفلت اگر طلاق کند و در میان  
 بر سر طلاق کند و در میان طلاق کند و در میان طلاق کند و در میان طلاق  
 تخفیل به دست درخت میزنند و بخند ان اسفیل و در میان  
 لنگر که بر سر طلاق کند و در میان طلاق کند و در میان طلاق کند و در میان طلاق  
 ان بر دوشه خا مندر اند و تیر بر مردم طلاق کند و در میان طلاق کند و در میان طلاق  
 حار مندر است چنان آب ان سه و اسفل حنا که در در حنا  
 با مندر دفع حکم و بر سر **کنند** **نکند** غار و در میان طلاق کند و در میان طلاق  
 یا حار بر یا طلاق بر بر طلاق کند و در میان طلاق کند و در میان طلاق  
 چنان بگوید و بر سر طلاق کند و در میان طلاق کند و در میان طلاق کند و در میان طلاق  
 غار و در میان طلاق کند و در میان طلاق کند و در میان طلاق کند و در میان طلاق  
**سپاس** تر ب سه گویند چون آب میزنند که در میان طلاق کند و در میان طلاق کند و در میان طلاق











دورم خیمه و ذکر دست یار اندام را بر جا ورم کعبه باشد طلا کرد  
 منورم کشت و در زخم اگر طلا کنند یا داخل مرهم بیند خون باز آید  
 و در دیشانه و صاحب زخم را خواب آورد خاصه چینی پاکشیز زده  
 کنند **ک** حرس در برده بگویند چون بگویند و بر پشت زمار  
 زخم در کند اند که پوشش گرفته باشد فرمال بکناید و بر او سه طلا  
 نرون و درم بشاند و شیرین آن را گرفته و افشاید تا غلیظ شود پس  
 آن را با حاجت شود بگوید و در خمر هم کرده و در دیشانه باز دراز  
 و گردن جانوران را تا فاع باشد و بار آب سفک اکو بر درها  
 طلا کون تخم بر د و صبح بخیه نمیکند و درم و اول را بچینه کنند  
**ب** شیر از کرک کت گویند پست پیخ دی خنار و در مصلیات  
 از تخم کبر و در ریشهای بدست پاک سازد و چون تر بود آب تر  
 بنج در کبر کند و در افشاید خشک سازند و بوزند و بر ناصور خیمه  
 کوش تا نش بر دیند و هیچ کس بود که بر دیند و در بر دیند  
 که کردن سود دارد **د** پیار پی که گوید چینه بر جک و در جاب  
 مانند با است تلخ بود و در دیند و چینه زخمهای تازه در عین و در کنند

و مضمی که قطع کنند مثل دست و پا و پیر و ن آوردن حدقه لعاب  
 آن گرفته با لعاب دانه به و لعاب اسفول و روغن بادام مرهم  
 بگذارند و دفع در و کنند **ک** لعاب آن و تخم آن جمیع زخمها را تا  
 بود بچینه کردن زخمها بغایت میفاید **ک** مندی تلخ  
 بود جمیع زخمها را که از خشک باشد و ناصور و زخم غیر خشک هم باشد  
 و خشک دارد باشد بر جای که خون روان باشد و بنج دندان را حکم  
 و زخم لادن و صغی را تلخ باشد و زخمهای صلب را نرم سازد و در  
 از آن پاورد و در کت شده را خشک کند **د** تلخ بود بچینه جمع  
 زخمها و ریشهای عظم خون به جلد و در ریشهای بدست و در ریشها  
 پاک از سر و شقاق شده باشد بر طرف سازد و زخمهای بدست  
 با صلاح آورد و چینه با عسل بر و چسب طلا کنند و در دیند و اگر  
 خواستند در کت کنند کبر که کت کنند طریقی آنت و در سر که از اثر  
 تا حل شود سه شیار و زین خشک کرده چون داخل زخمها کنند  
 کت مرده بجز و در مصلح آن در غریب باشد و بار زخم کثیر را  
 شکسته که سفید را چون کرم پیر و ن آوردن و بر موضع درم بندد و دفع



و گویند چون بگویند و برود در غدا ملاکند نافع بود و خشک کنند  
 و چون برود مصلحت نکند و در دم گندد و چون با شیرین  
 در غدا بود بر مصلحت نکند و در ملاشتند نافع بود و گندد  
 و چون برود غصه ملاکند و نار فاسی به تیر کشد و با آرد  
 بر خنار نیر نکند نافع بود و اگر با سرکه در غصه نافع  
 بر او و ام حاتم ملاکند نافع بود و بر خنار نیر نکند  
 زخم کند **کافور** نیر و به گویند و با لک بر کنند اشک را که  
 از سر انگشت بر نیر آید و اشک نافع باشد و چون با سراب  
 باشد من دفع مضر است با نیر آن نیر و اگر با عسل  
 برود غصه ملاکند و در و جمع در مصلحت نکند و در غصه  
**کافور** چون برود مصلحت نکند ملاکند قطع در دم کند و با سراب  
 نیز قطع کند و اگر داخل مصلحت کرده زخم را زخم خشک کند **روغن**  
 لادن چون با شیرین خشک برود غصه کند و در دم گندد  
 و صندل با روغن گل کوبد برود غصه نکند و در مصلحت نکند  
 و داخل در دم کرده و صندل با لادن خشک کرده و زخم

و غصه کوبند و بستان و مقعد و غیره که از شیرین رسیده باشد  
 نافع باشد و خشک و آرد باشد مثل **ازول** چون با شیرین  
 و برود می کشند و بر خنار نکند و بر خنار نکند **روغن**  
 و بر خنار نیر نکند و نافع کند و در مصلحت نکند و در غصه  
 نافع بود و در کوبد با سرکه و بر خنار نیر نکند و در غصه  
**کافور** و زبان را گویند چون بیکر شامه و غرغره کنند  
 قطع را و در غصه نافع و در دم نافع است **روغن**  
 با و در مصلحت است چون بگویند و بر کوبد با لک و با لک  
 نافع باشد چون حدقه را بر من آرد و در غصه نافع است و در غصه  
 نافع است و در غصه نافع است و در غصه نافع است  
 باشد و در دم صوت مانع نافع است **روغن** با و در غصه  
 چرخ نکند و در غصه نافع است و با لک ساند و در غصه  
 مرادید با سراب باشد بر خنار نکند و در غصه نافع است  
 با سراب صندل آرد و با سراب نافع بود و در غصه نافع است  
 خشک سازد و خنار نافع است و صندل با لادن خشک کرده و زخم











و اگر با هیچ عمل کرده بر سینه حلاکت کند و بان مداومت نماید زایل  
 و خشک گردد و چون با سرکه دروغن کل و زعفران حل کرده و بخورد  
 طوالت خشک گردد و با سرکه دروغن کل حل کنند و بر سینه  
 ریش و کمره و غیر آن طوالت کند و در **جوان** با سرکه  
 بر سینه حلاکت نماید بود و در دهان را ضا و کردن بخوبی شد  
**در سینه** نشسته گویند چون با زعفران بر کف دست  
 مالند نفع بود و جگر نیز با سرکه آن آب قد و دروغن با و ام  
 نشسته بر سینه خشونت سینه و جگر و قیاس نشسته نافع بود  
 آن سینه بود و بکشاید و غسل بود و در کین و غسل و لغو و نفع  
 و سفیدی که در چشم بود و نزول آب در بود و سرکه کهن نافع باشد  
**در سینه** پیوسته می خورد و شریف گویند از قول قیادق که مور  
 بزرگ را در کورستان بود چون سخی کنند در برض طوطی کنند  
 بعد از آنکه شعله کرده باشند بعد از این که در چون صد عدد و صدی  
 در و بخورد و دروغن بزقی اندازند و غرق کنند و سینه را بکنند  
 و بعد از آن بر قصبه مالند لغو تمام آورد و اعصاب قصبه را قوه دهد

و چون آب سخی کنند و در سینه قبل طوالت بعد از آنکه موی بر  
 باشند و اگر موی نرود و اگر از یکدفعه نشود که بماند **در سینه**  
 سهران خرا گویند چون بوزن شش سهران با سرکه و اگر بر سینه  
 مغول سخی کنند و میل بر سینه شش کنند موی بر داند و در چشم  
 و بر سینه را بنایت نافع بود و اگر یک سطل طوطی که در سینه بود و در سینه  
**در سینه** پیوسته می خورد و شریف گویند از قول قیادق که مور  
 بزرگ را در کورستان بود چون سخی کنند در برض طوطی کنند  
 بعد از آنکه شعله کرده باشند بعد از این که در چون صد عدد و صدی  
 در و بخورد و دروغن بزقی اندازند و غرق کنند و سینه را بکنند  
 و بعد از آن بر قصبه مالند لغو تمام آورد و اعصاب قصبه را قوه دهد















سفید کرم مرغ ز و خورید هر سم سازند و بکار برند  
 سوم سفید ۳ در عصاره لیمو النیس ۳ با میران چینی ۱ در سنگ رخ ۱ در سنگ  
 عدس سر ابر لاجورد کوفته بچوب برستورده سم سازند  
 تو قیاس است طین محنوم کل سنگ کل سنگی روغن کل رخ موم سفید فاخته  
 موم سم سازند **دوم** بچوب و مایل بکوبند کل خطمی صلبه کرد و بخورند  
 پنج پیاز سیس لاجورد کوفته نرم با شیر کاه بکشد و بکند زخم  
 دانه چناری در برکت ان و اسفک انکور و کرم نمک فرو و مرقه دانه بچوب  
 و مرقه انکور و روغن کاه و لعاب دانه گمان کل خطمی سیس لاجورد کوفته  
 نرم با شیر کاه و بپزند نیم گرم بر و مل از لادن **سوم** زرد شک و آرد و فاخته  
 در برکت جقدر و لاشق کل خطمی سیس لاجورد کوفته خوب و بالند که زخم  
 کل مرغ بکند از زرد و مر را بچوب بکشد **دوم** کندم کوفته لاشق پیاز نرم  
 و لک و سفید و آرد و با قلندر روغن زیت بپزند و بکند زخم **البته**  
 پنج لی در لرد و با قلندر چناری و زخم خربزه و مرو و کندم لاشق خرد و بپزند  
 پنج لی در لاجورد کوفته و زرد کوفته و بچوب با روغن کاه و بچوب بکند زخم  
 اعلیل الملک کل خطمی سیس لاجورد کوفته نیم گرم بر یکان سر کین برش و در سنگ لک

در برش در بند می و با قلندر صری و زرد برنج کوفته و بچوب لاجورد  
 کل کرده و در لعاب شکر با شکر بپزند بالند که روغن کل بپزند و بکند زخم  
**دوم** آرد و جو اشته بخت بخت زهره کاه و با میران چناری عدس بچوب  
 سر و شکر آب چناری بپزند و بکند زخم **البته** پوست خنثی سنگ با بون  
 اعلیل الملک کل خطمی سیس لاجورد کوفته نیم گرم با شیر کاه و بپزند و بکند زخم  
**دوم** آرد و بخورند آرد و بچوب با بون کل خطمی زرد شک و دانه گمان  
 نیم گرم کوه کد لادن **سوم** آرد و زخم توان و لرد و بپزند با بون  
 زرد شک و زخم کند و در آب و داخل ان کرده و روغن سنگین بچوب  
 مس صاف کرده با زرد شک و تاج نیمه کاه و بپزند و بکند زخم  
 یا برکت کوز و لاجورد کل که کلاب می کشند بپزند و بپزند با بون  
**دوم** مرهم که در زخم ۳ بپزند و بچوب لاجورد بپزند و بکند زخم  
 زیت الحاق و ده ملقار ۳ سفید ۳ کندر ساپی ۳ رخمه بلور ۳  
 همه کوفته بچوب بدستور مرهم سازند و در زخم کرم مرغ داخل کرده  
 لادنند **سوم** مرهم دیگر که در زخم لادنند بپزند و بچوب کل  
 موم سفید ۳ مرور در ۳ طین محنوم ۳ جید و در خطای نیم مقدار



زهره آدم و دایه سفید آب نامیران چیز ایله که کوفته چشمتور مرغ  
 سازند **مرهم** صفای که زخم کار و دگر دگر و غیره را سود بخشند  
 فیر و روغن زیتون موم سفید کند رسائیده در نه پور موم رسائیده  
 بقاعده مرهم سازند و بکار برند **مرهم** دیگر روغن زیتون  
 موم سفید ۳ سفید لب از زیر دم طلا خون را تر و دوت صبر فول  
 مزه گیر کند در موم کوفته چشمتور مرغ سازند بکار برند و در نه باشد  
**نورانی** موضع کوبیده شده را بجال شود و در دگر روغن و غیره خربانی  
 تازه زرد چوبه بر آن مخلط کند و چیز های دیگر مثل برکت رز و خندر و کدو  
 و برکت بخت و کشتیز تازه در نه پور در هم حل کند **سازند**  
 روغن موم یا که زخم حرمه رسائیده بر مراد سود دهد بکیر موم یا که  
 روغن زیتون که رسائیده بجا به شقال فاز هر اهر جد و در خطای اهر رسائیده  
 طلایه نموده و در وقت حاجت بکار برد **مرهم** که زهره  
 از زخم پیر و روغن زیتون که موم سفید ۳ نامیران چیز ایله  
 محموم اهر فاز هر اهر جد و در خطای اهر رسائیده که کوفته چشمتور  
 مرهم سازند بسیار نافع و مجرب است و در زخم و نه باشد

**مرهم** که زهره از بلبه زخم کشته که بر زهره روغن زیتون  
 موم سفید و طین محموم و جد و در خطای اهر فاز هر سفید آب  
 مایه بچ مخلطه برکت و دانه آن خلطه را بلبه که کوفته چشمتور مرغ  
 سازند **مرهم** دیگر که جراحات را در نه با صلاح اهر بکیر  
 روغن زیتون که رسائیده در زخم محموم نامیران چیز ایله فاذ هر مخلطه صابون  
 کثیرا و در وقت فقر موم سفید کند رسائیده در نه پور اهر رسائیده کوفته چشمتور مرغ  
 مرهم سازند **مرهم** سفید روغن زیتون که رسائیده در نه پور اهر رسائیده  
 نیده شیر که بر نه و بار روغن بکیر رسائیده با همان روغن باقی ماند پس از  
 لیس موم یا که روغن موم یا که صابون طلای و فاذ هر و طین محموم  
 و عاقر قریا و کثیرا و جد و در خطای اهر سفید آب اهر رسائیده که کوفته چشمتور  
 در سفید محموم مرغ حل نموده طلا کنند بطریق مرهم کند **سازند**  
**مرهم** دیگر که بکیر زخم سفید محموم که کشتیز خشک کوفته در نه پور  
 محموم و مازوی شسته را در ک جد و در خطای اهر طلای مرهم پس در  
 کرده بکیر آبله که بر بلبه زده باشد نافع است عذکرون و دگر برکت  
 باشد ابله فاذه کلاب کافور و کشتیز و مازو با پیبر بر آن کند از نه باشد



مرهم در اخلاص که شش از بر اینهاست معده دارد و بعد از  
 دانه کون بکشد روغن زیت در برایتان که بر آتش نرم کند از در  
 برقی گرم کنند و محلول سنگ شسته خوب بیده و چینه در حل کنند  
 ان لعاب دانه هر و لعاب کتان و لعاب طبعه بان روغن  
 معده بپزند تا غلیظ شود و بجا بزنند **مرهم رسل** اگر خوراند  
 شش از بر اینها دارد دانه کون را که کشته کند از در این دارد و بجا  
 باشد بکشد مقل از رقی جزوی المی پنج جز و خیار شش جز و  
 سه جز و نوزد سنگ چهار جز و پیر زرد جز و نموم است خرد و از در  
 بوم بکشد و صغیر را بر که صل کرده بپزند و اگر خوراند نهاده با  
 قوت آن پنج سوسن و زیت و در و زرد و از در هر یک جزوی  
 بهم بپایزند و بر کنند و یکت کوفته و یکت بز و از در و از در  
 قلا و مغز بادام پنج و از در نارسیده بهم کوفته و بچه بر کنند و بکشد  
**مرهم زنگار** در حق شش از بر اینها باشد بکشد زنگار ۲  
 موم و عسل و لایط از هر یک پنج درم روغن زیت ۲ بهم بپزند  
 و بکشد از در که محتر است کوش مرده ۴ تمام کند و بپزند و بپزند  
 لاف

و در دانی که شش از بر اینهاست برود و از آن را بر بپزند  
 سازد و بکشد و صغیر و قوطی کثیرا اما میران را طریلال عراقی سنگ  
 را شش زهره و دانه بکشد و کوفته بآب کشیز تازه طلا کنند  
 بپزند و بکشد تا نافع باشد **مرهم بچه** کشته بکشد  
 از در با قلا و از در جو و از در شش و از در خبازی و از در  
 است و است خرمای هندی خیار شش و آلو سیاه  
 و با بوننه انجیر همه را کوبیده نرم با شیر کا و بچه بکار بزنند  
**مرهم** از در و دیگر که و مل را از در بکشد و در و سوز  
 شش را ساکن ساخت بکشد و از در و از در با قلا اسفک اگر در شش  
 از در سنگ خطیر از در پنج باز سرخ شش کشته کا و از در بان تازه  
 از در کوبیده نرم با شیر کا و بچه بکشد و بکار بزنند **مرهم** از در  
 و دیگر که و مل ۴ زهره بپزند از در و کندم نان کندم در آب  
 در روغن کا و عسل کرده و گرم نموده بپزند که زهره بکشد شود  
 از در دانی که زهره بکشد بکشد کندم و خائیده که بپزند است  
 و موم کداحه با از در کافت و ۴ تیاج در روغن کون بپزند است



و این چرخ شک در راه اصل نشسته و تخم مرد و حیوان ناکوفته و سارشته  
 برانند است و تخم مرد و در شیر کوفته برانند است **فصل** در بار  
 دیگر که دمل به نشسته کند بگوید روغن کاه و یک و قیسه و نیم غیرش  
 در قیسه تخم مرد کوفته و استغول ناکوفته از هر یک یک قیسه نیم  
 انجیر سه و قیسه حلبه و تخم کنان از هر یک پنج درم همه به در شیر  
 تازه بچربند و ضار است **فصل** بگوید است و در پیش دلو  
 و مغز آن و آلبالو و مغز آن بهم کوفته گذارند و پیاز و زرد  
 پیچ و آرد بخود و کنند و آرد ترش و تخمیز و زرش و مردک  
 ناکوفته و کل خطیر و جناری مرهم ساخته به ستورند بگوید  
 بار و غن کاه و بگذارد و اگر اندک سرکه بکین کیوت و داخل آن  
**فصل** کلوله که دمل به سوزان کند بکین سرکه بکین کیوت و  
 کرم حسنو بچربان کرده و غر زهره و مغز شفا لویه به هم  
 سرشته کلوله کرده گذارند و مرهم بالایی آن گذارند  
**فصل** کلوله دیگر که زخم را سرکه بگوید بکین شیطون  
 و ابکینه سوشه و سرکه بکین کیوت و کرم خوب نیست و بهر صلا

نموده آب خرزهره و زراوند حل کرده کلوله باند و خشک  
 کرده وقت حاجت بکار برند **فصل** کلوله دیگر که چرت کفان  
 دمل بکین صابون سرکه بکین کیوت و اصل قنار الحار  
 شیطون و ابکینه سوشه و خرزهره و زراوند و کرم خوب  
 مسنور کلوله که ده خشک کرده گذارند **فصل** کلوله دیگر  
 صفت کوفته و صابون و شیطون و ابکینه سوشه و سرکه بکین  
 کیوت و کرم خوب مسنور و خرزهره و زراوند همه با هم  
 سهند و کلوله کرده گذارند **فصل** کلوله دیگر عاقر قرقا  
 و صفت و سرکه بکین کیوت و زککار و شیطون و زراوند کوفته  
 به هم کلوله کنند بگذارد **فصل** شفا که زخم را سود دارد  
 لعاب کثیرا لعاب دانه تووری موم سفید روغن گل  
 سبزه بود به هم به هم بکین از زنده است بگذارد  
**فصل** دانه که کوفته تازه بر آرد و لعاب دانه تووری  
 کثیرا زرد و حویه لعاب خطیر اسفنداج سرب طین فنجون با هم  
 چغیر کنند در روغن بکین سرکه بکین کیوت و مغز و نموده با هم



**روشای امیری** که گوشت تازه بر وی اند بکشد و روغن  
 کهنه مرده اسپنک شسته و ساینده مانند لوتیا کند و انداخت  
 و تم آن خودمان در رفت مثل لوتیا ساینده و بخور را گوشت چینه بست  
 مرهم سازند **مرهم** منجری که بکشد روغن و غیر  
 نافع است بکشد روغن گل سپهر مرده اسپنک منقولی  
 در سر که بر ورده و بار روغن گل خوب بپزند پس از آن با  
 رصاص داخل آن کرده با اندک کافور و موم سفید بان  
 بکشد از آن بقاعده مرهم سازند **مرهم** سفید آب بکشد  
 روغن زیت موم سفید و سفید آب از زیر مرده اسپنک شسته  
 نه چوبه بر نه بلور آب گشت نیز کند بطریق مذکور مرهم سازند  
**مرهم** روغن که آتش به نفع و درد خشک سازد  
 و سوزش و آسایش بکشد بکشد روغن گل سرخ و سفید و کرم  
 و بهر مرغ بهر بکشد و طلا کنند **مرهم** روغن دیگر که سوز  
 خشکی آتش به سوز دارد و بکشد روغن گل سرخ و قناریه  
 و کافور و زنب و کلاب بهر صلایه کرده که در دلفایت سود دارد  
 ن

**مرهم** دیگر که بکشد بکشد روغن زیت کهنه زیت کهنه روغن  
 نه چوبه شاد و آنج عدسی لوتیا سفید طبا سیرند و موم  
 سفید طین محموم اجزا را کوفته چینه بست مرهم سازند  
 مرهمی دیگر که بکشد بکشد هرگاه عصب به سوزش باشد بکشد زیت  
 و لعاب دانه برید و لعاب تو در می و زیت چوبه و روغن میوه  
 و لعاب کثیرا و ما میران و مرده اسپنک شسته و زیت چوبه و  
 خور و دانه و موم سفید بقاعده مرهم سازند بکار ببرد  
 مرهمی دیگر که بکشد روغن زیتون و موم سفید صاف کردن  
 و سفید آب از زیر و خور و دانه و ما میران و شاد و عدسی  
 شسته و طین محموم و روغن و مرده اسپنک و لوتیا  
 اندر بطریق پیش که ذکر شد مرهم سازند **طلایه**  
 که سوزش از آب گرم شده باشد سود و بهر اگر آب زده باشد  
 یا جراثیم شده باشد بکشد کتان را با کلاب و سفید  
 کرم مرغ تر کرده اندازند و اگر جراثیم شده باشد بکشد  
 سبز آبه بر این ساینده طلا کنند سود و بهر کل از نی یا کل از نی



مرهمی که در دوزخش جراحت را نافع باشد کبر در  
 زیتون نموم زرد سفید سرب مر در اسبک مغول قوتیا  
 کند رسانیده اجزاء را چنانکه باید کوفته چغندر مرهم سازند  
 مرهمی که جراحت آب گرم در روغن جویشیده یا لیمو کرم و غیره  
 نافع باشد اگر آبله زده باشد این دوا را طلا کنند کبر در جان  
 یا شادنج عدس یا چغندر اسبک یا قوتیا یا کل از این طلا کنند و در کافور  
 ریش کرد و این مرهم بکندارد **مرهم** که کبر در روغن  
 کل سرخ مرهم سفید اب قلع شادنج زرد و چوبه مر در اسبک  
 مودیا یا اجزاء را کوفته چغندر مرهم سازند و بکار برند **مرهم**  
 مرهم دیگر که بر طرف شدن دود و آس جلاحت مذکوره کبر در روغن  
 کافور مرهم سفید آب کینیر رسته بلور کند زعفران مر در  
 اسبک زرد و چوبه اجزاء را کوفته چغندر سفید کرم مرخ حل کرده  
 بر جلاحت کند ازند **مرهم** که کبر در روغن کل را نافع می  
 باشد کبر در اسبک شسته با زردی شسته روغن زیتون نموم سفید  
 مر در اسبک شسته قوتیا یا شسته سفید اب عاب کتان لعاب کبرا



روغن کرم مرخ اجزاء را کوفته چغندر بقاعده مرهم سازند  
 مرهم دیگر که روغن کل را نافع می کبر در اسبک شسته کبر در اسبک  
 شسته سفید اب سرب روغن زرد مرهم سفید چغندر مرهم  
 زنده بقایت کند **مرهم** که کبر در روغن کل را نافع می  
 قلع و کبر در روغن کل سرخ باز و طلا کنند و اگر بر خفیه و قفیه  
 با مرهم سرب و بازو سائیده طلا کنند یا بازو و سفید اب  
 طلا کنند **مرهم** که کبر در روغن کل را نافع می کبر در  
 روغن کل و نموم سفید و سفید اب سرب و کبر در اسبک و کافور  
 خوب و قوتیا یا شادنج اجزاء را کوفته چغندر مرهم سازند  
**مرهم** که کبر در روغن زیتون نموم سفید کبر در روغن  
 خرفه کبر در اسبک زرد و چوبه کبر در لعاب دانه به بقاعده مرهم  
 سازند و اگر جای کبر برده و جلاحت شده این مرهم  
 ساحته کند ازند نافع است کبر در روغن کل سفید اب نموم سفید  
 و خور دانه که مان خواره گویند سفید کرم مرخ سرب و سفید اب  
 و کافور خوب و روغن زیتون زیتون کافور کوفته چغندر مرهم



طایفه در این خصوص اگر که آید و باشد بجز که ششتر است  
 سفید و بکرم مرغ خاکستند باب نوزده **سجده** بخته بودن کب  
 موم در غن که در و کلاب بکرم مرغ و کافور است  
 اندک باید فی الحال تریاق فادوق داد و گو که با سر که بر موضع آید  
 و موضع را بپند و در و غن قطره در و غن درخت غار و صندل  
 و زعفران و سفید بپودن و نفع بکشد و لایع و تیل را از نفع  
 باشد همین معالج **سجده** فی الحال موضع را در و غن مغرب کنند  
 شده باشد بالند و همین محووم دهند باب بیست که غنایه اگر شتر  
 باشد نافع باشد و بادرس و نک کرم کرده بگذارند و طبع کرم  
 ساعت بساعت لب برف بپند و لعاب تووری و اگر  
 فضل شیر خواره باشد غنایه را با با کشت غنایه سر بپند و طبع  
 و کشتن و سر و اسفنج خنوع دهند هم باید کرد **سجده** تریاق  
 و لایع کرم را که چون بگذرد سود و بپند و بپند و بپند و بپند  
 از هر یک غنایه برکت سداب خشک و کزد و مرکی از هر یک غنایه  
 هر سه با انجیر کرم منهد بپند و جدا ساحه مقابل غنایه سر و  
 از آن

از آن بخورد و در آب بالایی آن بخورد و گو که کب و عقرب بکزد  
 یا زنبور نیز بخورد و است آن شود و بد و چمر که گویند ما افنون داریم  
 از همین تریاق بخورند و کزد و بر دارند و اگر نیند در نکند  
**سجده** تریاق دیگر که عقرب کزیده یا زنبور یا تیل از ده را سود  
 بکشد بپند و شیر مرکی چند پند و تر غنایه سفید و کرم کرم  
 بیضه و انکین بپند و طبع و غنایه و قدری شکر یا شکر قالی بخورند  
 نفع و **سجده** تریاق دیگر که عقرب کزیده و زنبور کزیده  
 نافع باشد بپند و کرم غنایه و کرم کرم و زعفران و در و غن  
 و طبع و کرم کرم کزیده و کرم کزیده و کرم کزیده و کرم کزیده  
 و در وقت حاجت بپند و اگر بپند و کرم کزیده و کرم کزیده  
 زخم سود و سر و انجیر خام و انجیر باریس و اسفنج و در و غن  
 در و غن کاد کشته و سر کین کبوتر یا مرز بخورند و لایع سفید کرم کزد  
 و نک خشک باب مرز بخورند و کزد و کزد و کزد و کزد و کزد  
 بالی مذکوره که ساغر باشد نفع و **سجده** در و غن و لایع کزد  
 موضع را یعنی جایی لایع و در و غن گو که کرم کزد و کزد و کزد



د آب سرد خوب است و تریاق عسکری نافع است و قرص کافور  
 با دودغ کاه ترش نبات سودمند و بخورن اگر صاحب درد  
 لول بخور یا آید فصد کت به درد غن قطره در غن سداب  
 نافع بود و اما ترش دکل سر لوی طلا کون سودمند  
 و سب که دانه چرخ بر نهادن رشح از منی با شراب سخته طلا  
 کردن و تخم قیصر و تخم بطلاب تر خوب است و میوه با نر  
 نافع باشد و تریاق فاروق و تریاق اربعه بر آن  
 مالیدن تر نافع است **در علاج سار و ملک**  
 و عسل بر آن جا مالند و نیم منقال طین تخموم پاک  
 سرد حل کرده بخورد و سر که و بسیار با هم بر نهاده شود  
 بخشد و کند طلا کردن نافع است و شراب آرد غن زیت  
 و ملک سودمند با عسل و در سب که اگر ساله سخته خاکستر آن  
 گرم بگذارد و دشت خشک سخته خاکستر آن را کند دارند و  
 بر غن زیت جرب کنند و در غن سداب با نر یا دیا  
 طلا کون با زکلیس سودمند و آه با طلا با سر که بچه سودمند  
 و

فدا چکان و گوگرد کثرت بره و شراب نیوسه دهند **در سب** مرهم  
 که گوگرد انب ان بود بشد بچیزند و غن زیت موم سفید کنند  
 مر و در سب که کثیرا آب پیاز سرخ و آب کت نیز در موم بلور یا  
 مخلوط حل نمودین طریق که از باران نرم گوید و نبات که رسیم  
 مرهم سازند و تریاق فاروق یا طین محرم و دادن نافع  
 باشد **در سب** مرهم که زخم دندان و جنکال یوز را سود دارد  
 بکبر و لعاب گبر و لعاب طبر و لعاب دانه و مخلوط و طین محرم  
 یا در غن زیت نبات و سفید کت سرخ و جود و زخما یا همه بکوشد  
 و در هم کشته گذارند **در سب** کشای علفی که در میان بایست  
 و نه نرم بچیزند و در غن زیت و در موم میاید و موجود و ملک  
 و موم سفید بطرقی رسیم سازند و بکار برند و در گوگرد انب  
 تر حین معالجه یا که در گوگرد است انسان که گوگرد دفع و با نر یا  
 یا چسب فاند که نبات نافع باشد **در سب** طلا که کزین سب  
 سان عمل نکند برک بنابر چهار باد نک پودنه کوشد با فایده طلا کنند  
 و گوگرد سب که خاص شود کردن نیز نافع باشد **در سب** مرهم







و از ماکر پاسبان که است از غلظت خون رخم بند گوید که اگر از دانه های  
 خود و دست و پا یک دسیاد باشد چون بر بانی رخم بند  
 آن مسامه در و در شارش عارض شود علاج چنانست که یک  
 تخم لیمو را از پنبه و در از بر آن جامی کشند و بچ چیز دیگر  
 غلظت پر در آن جوان آورد و بخورند و از پنبه که در غلظت  
 و بکشد تا از هر از آن کس به بخورد و غلظت خون خود در  
 و تریاتی که در کردن رخیل یا در کرم نمک باشد  
 هر که از پنبه فی حال باید که کف کس که در آن اد کردن  
 که بجای از کشتن این باشد و یکد رم نمک مرزنجوش بر کشتند  
 بخورد و در دشتان و در کلسیا فی بردارد از پنج در در طرف  
 و جباری گوشت طلا کنند فاصیت تمام و بد آب خطمی آب  
 روج و قبله یا نیر سود و در و پاسبان و کجند گوشت و در کربان  
 گردان شود و بکشد و آب خود طلا کردن سفید بود و افیون  
 و شوکران و کافور و بصاره خرفه طلا کردن نیز نافع باشد  
 و خرفه بر آن پوشند و حوالی آن بکل و در که طلا کردن  
 این

و سر که پنج و در کربان طلا شود و بد و مصلوب باشد که نهال کردن  
 باب گرم کشید کردن در آب گرم نهادن سود بخشیدن  
 خانه زنبور عسل که درین کد و باشد سود و بد **علاج** کردن  
 و بخورد هرگاه کس کسی بزمه خرق اسود پاسبان بر آن زنند  
 فی الحال خارش و بچ از طرف سازد و در پنج شب طلا کردن  
 سفید دارد و مالیدن کندش نیز نافع است اما معالجیه  
 معالجیه زنبور است **علاج** کردن لوح باید در موضعی که شترخواب است  
 یا گوشت بسیار باشد بزند و شیر اسب غلیظ کرده بر آن مالند  
 یا قنصل را بخورند بر طلا کنند و در و خارش بر طرف سازد  
**علاج** کردن سفید در یا بقره یا قنصل غلظت کنند  
 و باقی معالجیه و چینه علاج لسع و طلاست **علاج** مرهم  
 سفیداب در زخم را بپاشند و آس از طرف سازد بپزند  
 از غلظت موم سفید در و غلظت کل سرخ و سفیداج در زخم  
 سرخ و کافور و زعفران و کوفه بچ بر پستور مرهم سازند  
**علاج** رسیدن ضربت بچشم فی الحال زرد چوبه و کسیر



تازه و دانه برده و غراب بپزند بعد از آنکه موی در بر و غش چرب کرد و کلاه  
 و غذا شود با هر چرب یا اما چرب سس نماید **در** مرهم دیگر  
 که زخم ۹ روز و بهتر کند بپزند اسفنداج سب و قویانی کشته  
 و آب بقله الحما و آب اسفنداکو و لعاب اسفند  
 و آب کند و مرهم سازند **در** مرهم که قطع دست ۹  
 بخار آید بپزند روغن گل سرخ و عسل و اسفند و اسفند  
 رصاص سوم سفید و سفید و تخم مرغ ۹ کوفته سخته بقا بعد  
 مرهم سازند و بکار برند هر کس که قطع پا را نافع باشد  
 همین باشد و اگر انگشت را قطع کرده روغن زیت یا کنجد  
 و آغ کرده فرو برند و سوخته چسباند و محکم بپزند و اگر آب  
 و بر روز بر روغن که حلوا و در زخم را چرب کنند **در**  
 زخم حدقه که پیران آورده باشد فلاتون بر خیمند  
 جراح گوید که فی الحال باین محوم و شادان بعد سی بسته  
 کرم کرده بکنند نهایت خوب بود و پاره نند روغن زیت  
 کرم کرده یا بار روغن بادام بد و حدقه کند از چنانکه زخم از آن  
 گذارد

دند اسفند بای چرب از ماش و برنج و اسفنداج و روغن  
 و است و آب گلاب بخورد **در** مرهم کردن چشم را  
 برده و بعد از چرب کردن آن سوخته و نیز همان ساعت گذارد  
 در و روزش چشم بنامد و چرب کند کند دانه روغن حدقه  
 یا پس از و بپزند لعاب به دانه لعاب و آنه خطم لعاب کچم  
 انسان لعاب اسفند لعاب بالنگو هر سه در هم بپزند با روغن  
 بادام یا دانه یا کلاه و تا غلیظ شود پس بطریق بر آنهم بالادی  
 بنفشه کرده بر چشم گذارند نافع باشد و روزی دو نفع  
 گذارند و سپهر را بر روغن بادام چرب کردن  
 و پسینه ۹ نیز چرب نمودن نافع باشد **در** مرعی  
 در چشم و روزش این که باشد رفع کند و در دانه و در  
 و بخوراید را نیکو یا میند بپزند روغن بادام شیرین صاف  
 و لعاب کنیز و لعاب به دانه و لعاب نو در می و لعاب  
 خطم سفید و لعاب بزگمان و اسفند و یا لنگو و کچم  
 هر سه در روغن بادام بپزند و کند رسائید و داخل نموده



بگذارند و اگر خولند بهتر شود زرد چوبه و موم سفید و سفید  
 تخم مرغ و صافه کنند **مرهمی** که زخم کشد را تا  
 باشد اگر چیری خوبه باشد مثل سنج یا حربه و چوب بکرند  
 روغن بلبلان یا روغن زیت اتفاق و زرد چوبه و موم  
 پسک منول و لاله در و منول و قوتیای سفاله است  
 و لعاب به دانه و امیران چینی و سادج منول و لعاب  
 شیرا حبه خوب سائیده بهم پیزند و با سفید کرم سرخ  
 حل نموده نیم گرم گذارند **مرهمی** دیگر که زخم کشد  
 زرد و خشک کند و همه جراحت را نافع باشد بکرند روغن کتان  
 سرخ موارسک قوتیای سفاله دم لاخوین حکیده زرد چوبه  
 سادج عدس بکرند سائیده امیران چینی همه نیم گرم و حبه  
 با موم و روغن بدستور مامور مرهم سازند و بکار برند  
 لعاب در و کسب میل کشیده را زرد و نافع است بکرند  
 لعاب به دانه از لعاب کرم نظیر از لعاب خنایر از لعاب اسب و  
 تخم کتان از روغن بادام یا روغن زیت ته یا بلبلان

از ابرو نرم کوفته بپزند نیم گرم گذارند نفع است باشد قدر  
 شود بای میاش و بهر ج بار روغن بادام پیزند و بخور و آب  
 که آب دهند **مرهمی** که میل کشیده را نافع است  
 بکرند روغن زیتون و موم سفید و کشد در و مرهم بکرند  
 نرم کوفته چینه با موم و روغن بدستور مرهم سازند  
 و بکار برند اما پس و کوشش و در و زخم را نفع است  
 مرهمی که زخم کشد میل کشیده را خشک سازد و در و  
 بر کشد بکرند بکرند روغن بادام یا روغن کتان  
 و موم سفید و مر و پسک شسته و سادج عدس  
 معطر و دم لاخوین حکیده و قوتیای سفاله و کند سائیده  
 و امیران و در و مرهم بکرند از نرم کوفته چینه با موم و روغن مرهم  
 سازند و کند از زرد بسیار نافع باشد از زخم را زرد  
 کشد و پاره نهد و روغن زیت یا روغن بنفشه یا روغن چوب  
 کرده بالایی مرهم گذارند و مکان صاحب خمر را  
 مکان عقدی قرار دهند و غذا را نور یا حربه و آب کربا بکنند



















خاتمه در امان محققه زمانه المرفی و المین **در خط صحت است**  
 و حفظ صحت حاصل میشود پیش **بپزد** و در دندان از برای بسیار سرد  
 و از برای بسیار گرم و از برای بسیار بد و همچنین کیده فیه از برای گرم  
 رفیق و از برای سرد گرم آمدن **در** استراحت از آبهای و غیره باقی  
 چنانچه در طب الزمانه کور است سافو باید از منزل سانی از برای  
 و غیره بر دارد و فیه می از آب منزل باقی در آب که رسیده است  
 و داخل نماید و بگذرد و دیگر خوردن آب به دن نشیکه مضر است  
 حرکت شد مثل جماع و غیره و آب خوردن ناشناخته بدست می  
 آب خوردن بلکه آب با بستند و بند کج خوردن مثلاً لغزش **در** خوردن  
 غذا ای مقوی شل رزده و تخم مرغ و امثال آن و تا خبر در غذا خوردن  
 در حالت که سنگی مضر است در صبح از خواب برخاستن و قبل قدامی خوردن  
 نیکو است **در** غذا ای در اجابت **در** پیشانی یا نیز در سنان چنانچه  
 خشکی مزاج خوردن آب نمک وانه یا شیر شربت و در پیشانی یا و تانیه  
 خوردن در صبح و قبل شام و آب الو یا شکر و غیره مفید است  
 و اگر تلبینی در مزاج باشد چیزهای تلبینی مثل زردک و شربت خوردن مفید است

**در** خواب بیداری بعد از اعتدال و تخماید روز را که خواهد که خایند  
 پیش از ظهر است چنانچه حدیث هم در خواب قبل از روز و است  
 و بهتر آن است که ساعت بعد از خوردن غذا بخایند و در خایند آن  
 بدست راست و بعد بدست چپ خایند **در** حرکت سکون بدنی  
 مثل سواری و بیاضت جماع کردن و این قسم حرکات در حرکت و سکون  
 مضر است و اقل چهار ساعت از خوردن غذا آب است بگذرد و در حرکت  
 کم مثل راه رفتن بعد از غذا خوب است و این بخون کینه حفظ صحت است  
 نیکو است **در** خوردن با و اجتناب از غلغل از هر یک که مضر است  
 بکشد مثقال نیم با و این یک مثقال شکر در دهنش مصطکی در مثقال جوز  
 مائلی شش مثقال صلیب نموده بصل برشته بقدر بخوردی هر صبح بخورند  
 و اگر سوزان کند در خط صحت مثل و علاج بقدر جواب گویم که غذا بپزدند  
 قسم است **در** غذا خوشی در سراسر و اقسام در و سربار  
 علاج اگر سب است مثلاً اگر آبریزش باشد از قبل خواب و تلبینی  
 و خوردن چیزهای **در** مایه این صندل سرخ و قند و آب است  
 بر سر است و اگر شدت داشته باشد با کافور و آب کشیده و زردک نیز نافع است







کتابخانه است حالتی که بر سر برانگیزد **روغن مغز**  
 با قدری ترپاک و عطرانی باغ کوبن آید یافت **شاه و کج و کنگ**  
 و شش خاشاک کما بود او در کینه میزد و با بونه و جوار و شانه و دماغ  
 بخور و منده **انکه** روغن با بونه و روغن عسله بخور و دماغ چکانند  
 سرافالند و در گوش چکانند در روغن بر سر مانه خوبت و خوردن حتی از ترپاک  
 نیز نافع است این مجوز مفید است **بکند** زهر الیغ و هر که از  
 نخ هفت از هر یک یک قاع کما بود چهار مثقال کما خاشاکس چهار مثقال  
 ترپاک و دو مثقال با بونه و روغن عسله بخور و در وقت ضرورت هفت  
 نخودی فروزند و فاسه بکنند و خیاب صمغ شاعری کوفه **خوب**  
 آرد و فاسه دانه عاشق هر کس کند گوش و در خواب بسیار  
 و صدای آب با دانه بک و در روز تجرد بکند که جمیع تر شود  
**فصل چهارم** در ناخوشی بکشد است اگر خواهد که بداند شخص بکشد کرده  
 مرده است یا زنده است آب بر روی کلم او ریزند اگر آب حرکت کرد  
 زنده و از همه علامات بهتر است در چشم آن نگاه کنند اگر در چشم  
 او شکل آدم که او را مردن گویند پیدا باشد زنده است و تله مرده است

**فصل پنجم** انکه که تواند خون گرفت از یک قیال مرد و دست خون کشند  
 و کشتن گوشت و در دماغ او ریزند تا خطه عسله و اما نه از و اما می مستعمل  
 می یابد و در گوش او ریزند که کرا فاده با بر مرغ را با روغن  
 سوس یا خیره چرب نمایند و بر جان فرویند که شاید می نماید و اگر خیزی بر  
 خلق آورد و باید چند پست در آب حل کرده و خلق ریزند و آب بر ریزند  
 و چند پست در زهره کلکات در دماغ او چکانند و متصل نک را گرم کرده بر  
 او گذارند و گفته اند اگر آنجی بوسی دماغ کرده بر سر او گذارند بوسی که مرده  
 بپوزاند بسیار نافع است و بسیار مالیدن نیز خوب است که آنرا  
 سوزانیده در پیش دماغ و اندک مفید خواهد **فصل ششم** در ناخوشی  
 چشم و بهترین کار با محافظ چشم است از هوای گرم و سرد شدید  
 چشم است که گاهی نمرنه سنگ افتد یا زهره نمره در چشم کشند  
 و اگر ناخوشی چشم عارض شود علاج بهتر است در روزی و در روزی در چشم  
 ریزند و اگر روز زیاد کرد و باید دید که زیاد و کام راجع بکشد یا ترپاک  
 و نبات صغری و عطران مرده با قدری آب بر او ریزند و بخورشانند و  
 چشم ریزند و ترپاک و زراج بر چشم مالند و رس مندی ترپاک



باشیر و خمر مخرج ساخته بر چشم مالند و کل را غوطه و کلانار و  
 بخور و مندا یا و این خلطانی و مخرج چشم بر بسیار دمان و  
 خشکاش و اسطوخودوس بخور و مندا و اسپر زو و هیدانه و  
 خطمی شیر و خمر با سفیده تخم مرغ مرهم نموده بر چشم نهاد کنند  
 و پنجه کهنه را فرو و چوب گردا که در چشم نهاده بچشم در و بشکند و بگوید  
 و زیره و مغر کر و در برابر هم کویده با آب این بر کف دست زنند  
 تا اینکه مثل مرهم شود بر روی پنجه گذارند و شیر و خمر بر او کشند  
 و بر چشم گذارند که بسیار نافع است خصوص در و چشمی که از سرما  
 یا از باد زکام باشد خاصه در اطفال نافع می افتد **در چشم**  
 سرکه کن کره الاغ که تازه متولد شده باشد با عناب و تریاک  
 شیاف نموده در وقت حاجت در چشم کشند و نیز سفیده تخم  
 در میان کج گذارند تا سرد شود و بقدح ساعت بعد  
 زاج سفید و تریاک را سائیده داخل نموده بر چشم نهاده و  
 در و چشم از برف باریک غسل خام در چشم کشند و در تاریکی بگذارند  
 و غذای نرم و تر خورند و گاه کهنه را جوشانین چشم را بخورند

در چشم

که مفید است در خفا و نور و آب گرم بر سر ریزند اگر در چشم  
 از سرما باشد این علاج نیز نافع است و اگر چشم سوزش شود و آب  
 دور و کند آب کشیده حوض یا میان بر چشم مالند و کلانار و خطمی  
 به شک لانسج با این چشم که در آتش نهاده تا سوزش شود بعد در بول لبر  
 شیر خواره بر زنند تا سه بار بعد با آب پاک بشویند و با این در چشم  
 کشند که بسیار نافع است در و چشمهای خریه را این نوع مو اگر  
 حالت اسفند یک مثقال مغر چشم یک مثقال کنجد یک مثقال  
 سفید یک مثقال نرم سائیده در چشم ریزند و نافع است **در چشم**  
 مغر چشم سه مثقال سورنجان مصری سه مثقال تریاک یک مثقال  
 کنجد هفت مثقال که در شیر ذراغ خیسانیده خشک نموده باشند و با  
 مصری سه مثقال این اجزا را با کوبیده در نرم سائیده در چشم کشند  
 و حدیث هم وارد که در وقت دیدن ماه نور دست چشم گذارد  
 هفت مرتبه سوره مبارکه الحمد را بخوانند البته در آن ماه در چشم  
 نخواهد دید **در چشم** در ناخوشی زکام و زلزله است آنچه از نا  
 دماغ آید از زکام و آنچه از خلق سینه فرواید آید از زلزله خواستند







و این قسم که اوست نمایند و از تجله محافظت نمایند آنست که هر وقت  
 بکام رسد و نهد آن را با خاشا شوند و اگر خواهند که دندان را بپزد  
 با ساینه بر آید آب آینه قوت را در ظرفی نموده در آتش بپزند  
 تا بقیه آید در روزی سه بار بن دندان را با آب آینه بپزند  
 کند شود لیکن احتیاط بسیار باید نمود که دندانها را با آب بپزند  
**در ناخوشی در دکلواست** علاج آنست که دندان  
 و جو قش را در کنار سادی حوشانیده بعد صاف نموده قدری  
 گل ارمی داخل نمایند و غره کنند و اگر در دکلواست است  
 با غسل غره کنند و سرب سفید آب و گل ارمی و سبزه  
 رنگ و آب کشیده تر بکام مالند و اگر در دکلواست خون باشد  
 خون گرفتن لازم است و در آتشی در دکلواست غره از عسل و جو  
 و کلنا و پوست کونار و گل خطره و آب بجزری و مغز فوس  
 و آب کشیده نمایند و با باشد که در دکلواست خابیدن و تشنگی  
 آب بنده اند و مغز خیار و امثال آنها علاج میشود و مالیدن  
 کلواست و غن با آم و بر آتش کلواست در وقتی که از دندانها

**در ناخوشی در دکلواست** اگر در دکلواست  
 نجات باشد علاج خون پاکست گرفت و ماء الشیر بالعباب بپزند و  
 مشربت بنفشه خوشه و بعد از قطع هر صبح شیر و شکر خوردند  
 و لعاب بعد از آن با نبات کاهی بخورند پاکست و در شب بعد از  
 بکام رسد و نهد آن را با خاشا شوند و اگر خواهند که دندان را بپزد  
 با ساینه بر آید آب آینه قوت را در ظرفی نموده در آتش بپزند  
 تا بقیه آید در روزی سه بار بن دندان را با آب آینه بپزند  
 کند شود لیکن احتیاط بسیار باید نمود که دندانها را با آب بپزند  
**در ناخوشی در دکلواست** علاج آنست که دندان  
 و جو قش را در کنار سادی حوشانیده بعد صاف نموده قدری  
 گل ارمی داخل نمایند و غره کنند و اگر در دکلواست است  
 با غسل غره کنند و سرب سفید آب و گل ارمی و سبزه  
 رنگ و آب کشیده تر بکام مالند و اگر در دکلواست خون باشد  
 خون گرفتن لازم است و در آتشی در دکلواست غره از عسل و جو  
 و کلنا و پوست کونار و گل خطره و آب بجزری و مغز فوس  
 و آب کشیده نمایند و با باشد که در دکلواست خابیدن و تشنگی  
 آب بنده اند و مغز خیار و امثال آنها علاج میشود و مالیدن  
 کلواست و غن با آم و بر آتش کلواست در وقتی که از دندانها



شربت تباشیر نکو است **مصلح** آنست که بمرنه نعلی است  
 و کثیر او تباشیر و مغز تخم حمار و مغز حلخوزه و صمغ عربی و دل بزرگ  
 و مت ربغید از هر یک یک مثقال نرم پاشیده بار و غنیمت با آب  
 نموده با چیل غمیر کند روزی کمثال بخورند و غذا اگر دوفی که  
 باب گوشت سرخ نموده بخورند و شلغم بخت و دکه و نیک پاشیده  
 شود و مانی است و شام بر جل با قلیه که در او اسفنج و ساق فی  
 خورند **مصلح و دوا** و زنا خوشی بخت قلب است علاج آنست  
 که بهرق کا و زبان و عرق بد شک و کلاب و زخم شک و قد  
 شربت نموده بخورند و دیگر اینکه مرقه قدق را در عرق بخت  
 شیر کشیده و حب فادر را در او حل کرده بموشند و آب  
 صلب آب بر حب مر و در دیناغت صاحب خلاصه  
**التجارب** میگوید که شیمی است سال این مرض غرض شده بود  
 هر چه نمائیم کردیم و نماند که بخت را در کفن حمام بپوش  
 و او را گرم گرم و ورق نموده و نبات که بیده و میان و در قها  
 پاشیدیم و در قها را به روی یکدیگر در میان ظرف چینی گذاریم

تدریج آن از آن حاصل است آن آب با چند روز نماند تا بر روی  
 بسیار مانع افتاد و چند کسی که بر این قسم معالیه کردیم و غده  
 افتاد و صاحب قاذون نیز باین طلب اشعلی نموده است  
**مصلح** و زنا خوشی در معده است علاج آنست که آب  
 جوشانیده مانع شود و قد رکت فحجان بخورند و دیگر اینکه لوبان  
 جوشانیده با نبات بپوشند و دیگر اینکه ریشه ایرسار را جوشانیده  
 با نبات بخورند و خوردن کلاب هم مانع است و آب گرم بار و غنیمت  
 با دوا هم تلخ و مسکه خوردن خوبست و اگر غذا تحلیل نرود و زنیای را  
 در سب که خلیانیده تا روز بعد خشک نمایند و بر روی آنش کمی بپوش  
 داده هر وقت که غذا خورند نیم مثقال آن بخورند و صمغ را با نبات  
 گوشت اگر اوقات بخورند که این برای تحلیل غذای با خوبست  
 و خوردن ملحد و بادیان هر روز ربع نیز مانع است و غده زکریا  
 درین بخت میگوید که هر روز صمغ بخت را در صمغ زرد خورند  
 و بعد قهوه و بادیان رفع درد معده میکند و بعضی گفته اند که بجا  
 دانه فلفل آنکه در بخورند که بخت در دوا که نه بسیار مانع است



و اگر ناخوشی معده از غلبه باشد چربی لطیف از قاع حليم و شیرینی  
 مانع است از نشاء من **در فصل** در چیزهایی که باعث است  
 وقوت معده دیگر و همچون میوه های است و طرفه این است  
 کبریز و تخم چل زرین و دار فلفل و غیره از هر یک دو مثقال مخلوط  
 ساخته و وزن مجروح او را با غسل همچون بپزند و بقدر  
 قدری ناشتا بخورند و خوردن این همچون نیز مفید است  
 آن بجزند روزی تا زمان و قضا و بسیارند و زیره که باقی  
 نیم مثقال اگر ترکی و بسیارند و در زیاده و در تخم چل و در  
 ترش از هر یک سه مثقال باشد و مثقال این اجزاء را در  
 گوشت بپزند و وزن چل همچون بپزند هر صبح و عصر بقدر  
 بخورند و این همچون نیز نیک است **در فصل** آن بجزند عود نام خشک  
 و تخم چل و در فلفل و زعفران از هر یک دو مثقال و در  
 لوسه و بجزند با سه وزن چل همچون سازند و بقدر قدری بخورند  
 و در فصل ای بسیارند و در مثقال نبات دو مثقال  
 و در کرم نموده هر روز صبح بخورند که بسیار نافع است **در فصل**

و عود و خشک و نموده این اجزاء را مساوی نرم گوشت با روغن  
 نبات مخلوط سازند و ناشتا بقدر نیم مثقال بخورند و عرق  
 قضا با غذا خوردن خوب و عرق گوگرد نیز با غذا خوردن نافع  
 و قدر اکباب که یک و جوشه مرغ با او و بخورند و نیکو است  
**در فصل** در ناخوشی پیینه است و علامات او آنست که غذا  
 در معده بماند و آتش شود و غلبه کرد و و آنچه لطیف بود  
 باقی می شود و آنچه غلیظ بود با سهال **در فصل** در غلبه با واد  
 کرم خوردن و آب لب مار کرم با غلاب بر تبه خوردن که باقی  
 و اگر قی شود با واد بر مرغ قی است و غلاب را کرم کرده  
 یا خشک چوشانیده بخورند و خوردن گنج با ناکشی بسیار نیک است  
 و خوردن کلش نیز خوب است اینون و زیره و صندل خوشانیده  
 صاف نموده بخورند و ترشیه ها از فلفل است اما خوب است  
 و ترش است اما خوب است و بهترین معالجات در این ناخوشی  
 اسب است **در فصل** در ناخوشی اسهال است و علامت  
 آن رقیق شکم است و در و در و ج **در فصل** خوردن این











نمود و بیدار شد و گفت که من متوجه شدم که شما را غسل دادن محکم است  
 به سوره چون زنده است ساعت پیش از غروب خورند بقدر قدرتی  
 بر شش عشاء هر ساعت نیز منسوب بره بر آفت الماند ما کافیا  
 بر زمین رسد اترال شود **علاج ۱۹** در لغت باده تهر را  
 با حرب در این ملاقات کون ملاعبه بخون و نکاح است از این  
 قبل گفت و شنید کون دکاه گاه و گاه در این دغدغه ای می شود  
 مثل ترابی زردک و سبب شربت آب گشت بر از او به  
 و با قله تر و نام اصل دکنم خنک و مثل اینها و غلار در شیرین خون  
 سبده بخورند و در میان کبیر خورند و منفرجه و لاف عدل که  
 خورند و نافعت در غنغ بر شش خورند و شیر تازه کار با کوه سفید  
 با شکر خورند و منفرجه کوه سفید نیز خوب است و کرم نیم شربت و زرد  
 و سفید خورند و غلار است و نمیدانم بسیار نافع است و مایه شتر  
 یک استخوان زنده است پس از جماع خورند از عظیم و در  
 و چون کلاه است **علاج ۲۰** در هر صبح بسیار مفید است  
 حاجت صلوات التجارب میکرد بر چند کس بر تریه عین بودی  
 انور

بروز شب که و جوان را سود و هر دم با شکر مرغ با شل و او برقی  
 و او در بی اطباء با برقی که او ای دادند و کرات باز که عاقل  
 غسل نه من بچو شانت تا قوام آید و در وقت خواب نه  
 شغال خورند که بسیار نافع است و این معجون بچند نایبی نزد  
 کلیه و سانه در رفع تبان و بکوی رخسار و وقت دماغ و حکم  
 نمودن در امر مجامعت بسیار نافع است مکرر و معتدبه الشرا  
 بفارسی بن گویند و منفرجه و معتدبه الفام و منفرجه و معتد  
 بسته و معتد با جیل از جبه قلقل خشخاش بید و معتد و معتد  
 و معتد و کرم شترک و کرم پیاز و شربت و بهمن سبب رخ و بید  
 در تحلیل و در تحلیل و کبابه یعنی در خرقه و در جینی و شفا قل و جو  
 لجان و کرم بلون او و به رامپاری یا بکوبد با شانه و زن عمل  
 با جو به چون سازند و در زنستان و شغال و در زنستان کثرتا  
 بر وقت خوابیدن خورند و بر میان هلدک نبات بخورند  
 حتی و بکر که منفرجه است کرم پیاز و معتد و شفا قل مصری و معتد و کثرت  
 و کس غلار که که کثرت است و کندر از هر یک جزو کوبیده











و مندل و خرفه در کب و دلب و دشت بد و خد مایه  
دلیل از سبب این که ساینده تیر کلاکتند و خفند با سبب که هم نایب  
و همچنین ایک و مردار سنگ و خوار از م که بد و جابر و خسته را  
بر و خن مل جرب نموده این اجزا را بر و آب است و همچنین  
مردار سنگ و خنقال سفید آب و خنقال موم سفید و در غنم آرد  
نخ و خنقال سفید و خنقال موم سفید و خنقال موم سفید و در  
رغنم که احسن و این اجزا را با سفید و خنقال موم سفید و در  
و جابر و موم سفید و تیر کلاکتند و خنقال موم سفید و در  
و سفید آب و در کب و دلب و دشت بد و خد مایه  
از آب گرم را پیش از آنکه دانه زنده آب انار ترش بر آن  
موضع غلط کنند و بعد با پی سپرد که بد کور شد و او آید  
و خاکستر موریس آرد و باز زده و خنقال موم سفید و در  
در دانه خنقال از کوار و سواد که و سوار بر آن  
حلج او در ترک از آب که و دانه و خنقال موم سفید و در  
افشا و بد و دانه آب که و دانه و خنقال موم سفید و در

مانند و در تابان با بار امان آب سرد کند و در شب  
با آب گرم و قهوه بخشد و چون نیز نافع است و اگر کسالت بگذرد  
باقی باشد بپوشی یا بخر کتی که عرق برده علاج نماید **فصل**  
**در تدریس بر آب است** علاج کجا در خوردن سینهات قی  
کردن است آب بپزگرم بار و عن خورون چند اکه توانست و اگر  
شدت بار و غش آید خورند این است و چون قی تمام شود  
آزاد خورون کف است و اگر کم کنند با بار و عن کجا در خوردن بپوشی  
با آب مال روغ شود و اگر اضطراب شد دست اند کماله این  
شیراز و عن بابت بخورد و بابت گذاشت خاب رو در آب  
گیرد و اگر معلوم شود زهر از جمله زهرهای حاره باشد بعد از قی  
با آب سرد و طب و کافور و آب کشیده و لعاب اسفزه  
سرد کرده بخورند و بدول و بکرو و مانع ضار دایمی سرد کند ازند از  
متبل حل و زغ و کافور با اسفزه بار و جود و تبرخ سرد و  
روغن مفید است و اگر بسم انفار خورده باشد بعد از قی  
ساعت آب و حل بپزگرم کرده بخورند و در شغال هر کس را در شرب



کشته مثل نموده برشته و نیز میقال چه و در اندام مانده با شراب  
 و اگر تر یک خورده باشد قیر را بر دهن و آب گرم نماند یا شراب  
 داده قیر نماند و تخم ناس یا تخم کبک یا تخم کرمه یا شراب کشته  
 و اگر کسی زهر از مار یا عقرب یا رتیلارسه علاج نماید که در کتاب  
 انوضع را حکم کند و حیات را بر قیر آن موضع که از زهر بسیار  
 افتاده که اگر کشته و علاج کند و آب گرم را با زهر و تخم کبک  
 سیر و پیاز و زیت آرد و بر آن موضع بپزند و بکشد و بکشد  
 که با خارا یا موشاب برشته که از زهر حرکت کند و اگر در آن  
 بافتست و دیگر که زهر و شراب جسم کوبند که از زهر را سبب  
 رکفت یا عقرب خند و در آب کوبند و بکشد که در آب را کوبند  
 ضلالت و خورس کشته کرم کرم بر موضع زهر نماند و مفعول  
 خا و زهر و مالیدن آب با مفعول است و بکشد زهر زهر آب و زهر  
 رسیحه همان کل را بر آن موضع نماند و نیز سیر کوبین بر موضع زهر زهر  
 نماند و اگر زهر را کف کشته و خشک بخورند و در ساکن که در آب خنای  
 نماند نیز سفید است و این است که در کجایه و دفع مسموم و گردان چوالت محراب

سلامه قولا من رب رحیم سلامه علی نوح و علی العلیلین  
 سلامه علی موسی و هرون سلامه علی الینین  
 سلامه و حق مطلق الفیض **نعمت** در علاج آب  
 افتاده است اگر چه پیش بجا و در آن گونی و زهر با عت از زهر  
 و آذینه تا آنکه آب بیرون آید بعد از آن آب قریب بار بماند  
 و در هر یک بر شراب افکند که از زهر و جان کند و نفس آید و سستی  
 و حق آن در زهر تر از جان کشته تا بهوش آید و طفل را که بیدار بماند  
 مخلوط نموده دهند و زهر را بر سر کوبند و اول کرم نگاه دارند و بماند  
 کرم نموده بر سر او نهند و با در داغ او دهند **نعمت** در  
 مویست اگر در زهر باشد در تمام شمار آب یک بر کرم نموده بپزند  
 تخم مخ بپزند در وقت هر نفس کردن که تمام کیده از زهر را دور  
 کرم افشاده بر سر زهر و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد  
 و در وقت زهر را کشته بر سر او بر و مال آب را خورند  
 و غرض بپخته با دم و حل کده و در تمام زهر نماند و زهر جود است کیده با  
 نیم کوب نماند و اگر جوشیده در یک کیده با کیده در زهر است کیده را











اعت حل شود فاعنه بجهه آن سکت و کفر که از عظیم دارد و همچنین  
 یک بخور و چهار عدد دست بکشد و بگوید که آن روز که من و تو در می نمانیم  
 بار و خون بایستد داخل نموده با پارچه کشان بخور بردارند که موجب حل خورد  
 شود و اگر خون جفن نماندنی که فصد با سلیق و حجامت کردن را نماید  
 و هر صبح قرص که یک شغال و لاری نیم شغال با آب یک انگشت  
 خرد و دانه و دانه روغن بانه و اندر دست و دست در شش از یک  
 سه شغال مرصاف در صلی از هر یک دو شغال و دست تخم خرد  
 شده و کاغذ سوخته از هر یک چهار شغال با آب مورد داخل نموده  
 از شش بخور بردارند و دو شغال دست به یک شغال قرص کل بخورند  
 که باقی است و اگر خون جفن سبب آید مرگی و برونه و بار سبب و کوب  
 و صنداب و بر این اجزا را شش و می گویند باز هر دانه داخل نموده بخورند  
 خون کشا و بخور دیگر ایشان و فاقه قرص با سبب انداز و غریب  
 سبب و هم گویند و با فصد داخل سانه شش و کوبه بخورند  
 که سبب است و فصد صافی و حجامت ساقها و عیدین را نماید  
 هر روز با رجه فاعنه از یک و عدد مفید است و اگر تخم حنظل در سر که با

عرق میوه و بگویند و بخور دهند سبب است و اگر جاری شود  
 چسبیده و در زیر خاکستر گرم گذارند تا بپزد و بار و خون که حکایت داخل شده  
 بخور بردارند و با می خورد و در مکان بله نماید و حجامت جفن کشاده  
 شود و اگر ششخی در رحم دیده آید سبب که با بار و خون کا و بار و خون که  
 بی تک و در دانه و در تخم و فصد می بخورند و مرغ مرغ را داخل نموده  
 نموده و در دست از سبب که به فصد و برک منیرک و شش که با بخورند  
 بخور دهند و بعد از پاک شدن از لقا پس خود صلب بر دانه و بار و  
 حجامت در زیر خاکستر نهند و بعد از ساعت بیرون آورند که سبب با  
 نذر می ریزد و تخم شست و با دیان و فصد کل و دانه می ریزد که سبب با آب  
 داخل نموده شش با یک سبب که بخورند و اگر شش در پستان  
 زن بسته که در روغن بنفشه و کشتیر تر در یک خرقه را که پدید نماید  
 گشته و با سر که در روغن کل سرخ باشد و شش پدید را که سبب با سر که  
 در روغن کل سرخ مساوی نماید و برونه را بپزد با سر که در روغن کل سرخ نماید  
 و اگر شش زن کم کرد تا فک با دیان بر آورده باشند با شش بر یک  
 بخورند که مفید است و ستر فم از سبب که فصد و ستر از سبب که فصد است































در اکثر تنهات و سایر اجزای در بعضی چشم باب و اکثری چشم که در  
جبارت از او دیده شود در جوارب که در چشم متعالی کشیده و شش  
بجزری و در او آنچه باقیای مخصوص سرشته بماند ماند از او استعمال کشیده  
مثل قیای خورد و امثال آن و طرح آن بسیار است و در آن دال  
از کافور و برات و زیت یاغی با هم میسوزم کشته و بعد از آنکه در طب  
از او شیر عاری و زیت و آرد انداخته اند و او را باغیات حل کرده استعمال  
نمایند و گویند طرح او بسیار است و از کتب در آن نیز است و عارضه که  
او را یغی باشد و کل مخصوص است با آنچه با هم میسوزم کشته و در او  
پاشند و مخصوص چشم است قطع زرقه و آفتاب و اجزای که در جوارب  
در چشم تیره که میشود و در باطل بخوبی میگویند که خوب است  
در چشم کل کشیده و گویند طرح او بسیار است و در جوارب استعمال  
آن عیب از تنهات و صاحب مزاج عاری و در چشم کشیده و شش  
نمایند و اگر کل عاری باشد و مزاج مرطوب باشد و در چشم کشیده و اگر  
باز و مزاج باشد و در مزاج مرطوب و در چشم کشیده و استعمال  
کشیده باید در بعضی است که کشیده و در کافور و اجزای که در جوارب

[illegible]



زید البحر هر یک ده تم را تحت پازو دم سفید آب قلح نک زکی فضل سیاه  
 سفید که فرمود باشد نوشادر و فضل هر یک ده تم و فضل سفید هر یک ده تم  
 ظاهر نیم تم سارنج بندی یکدهم و نیم خدیو سربیل انطباق بر روی یک  
 بقیه حیدر شافع اول شافع گبر است انقباض بهی دوم سراسر خرق  
 پازو دم سفید اب فنی نک زکی هر یک ده تم نوشادر خدیو فضل سیاه  
 هر یک یکدهم کمر بنیز از تالیف اول است بهر خط صحت و قطع و معده  
 و در شکم از زرد بهر سه نافع و در سبب اصل نافع اول است سفید است  
 انقباض بهی زوال انقباض نو بای بندی و فضل سرب یک فرجه یک یک  
 یک ل مع خدیو زید البحر نوشادر هر یک ل و نیم شک یکدهم کمر شکم  
 سرب از مقیاسات که برای جارات از ده حکم باشد و در قرادین  
 و نه در سطر است که بقواعد در خواب با هم کشند و فضل و مطلق و جالی  
 و حبه او آخر ارض صعبه و استام و در نافع است انقباض و در پازو  
 نشانه سکه سفید هر یک نیم تم و فرقی از یک یک تم کمر و حبه و مطلق  
 شفاء و مقام و صاحب شکم که کیند جرات و فانی سبب روس که در  
 جراح بار خن فلش سرزائنده باشند با قدری شک و خیر نتیجه ده تم

اول مکینه کدر جاس که انقباض بهی زید البحر کینه هر چند که صاب  
 غلت اوس از صجاج باشد منقول از صجاج زید البحر کینه هر یک  
 در سراسر سفید سفید سفید با انقباض یک ل و نیم که مایه اوان و ج  
 ده تم جوشانیده باشد تا ربع رسیده باشد کر در انقباض مانده  
 پس شک کرده از انقباض بر دل کینه و استعمال نماید از انقباض  
 جالیند من و حبه و در خط و شکم و حشا و ده نافع و عاقله صحت  
 است سفید آب فنی است ل انقباض فنی صحن حبه و سارنج و اگر باشد  
 مشاط طیس حرق منقول هر یک چهارم انقباض بسیار سراسر حرق  
 زعفران هر یک یکدهم که در یک قیراط کمر سبب از تالیف و در  
 و حبه فضل است در رفع باض و در سبب شکم و در سبب جفت و اگر  
 ادراف حشیم و جالیند صحت است و کیند چون در سبب و جالیند  
 با میل در جرم کشند از کوری ایس نوشادر و مقیاس از شکم فنی  
 هر یک چهارم انقباض فنی است هر یک ده تم سارنج بندی یک ده تم  
 و در زید زعفران هر یک یکدهم شکم چهار قیراط کمر حبه و در  
 حیانت حبه و در فسادات نو بای کما در منقول خدیو دم سبب است







شایع چهار دانگ اگر نماند مفاصل محرق منقول به کشته شده  
 جبهه پاض رفق و جرب و عک و مکره و بقایای رده و عرقه و مکره  
 عاده مانع و حافظ تحت و بنایت از موده است به شغال شمرخ  
 با بخت شغال کپاه ما میا کج شامند و سه روز در آن آب کزاشته  
 پروک آورده خشک نمایند و از مکره منقرض آورده در مع صمغ عربی ساق  
 صمغ الکو از دردت نبات هر یک در دهم که در بزر فطر تا که از کوبیدن  
 او جدا کند پس در شغال اخضر و بخود و زرد مانده در دردت  
 منقول از مسالجات بقرا می که جبهه رفع حره و دسمه در چشم که از کوبیدن  
 خون باشد بسیار مانع است لاشه کثیر صمغ الکو که در صمغ عربی  
 شیان با بخت آونیم از مسالجات بقرا می جبهه اخضر و ایم و  
 مراض بارده مزمنه و تقویه بصر نبات از موده است از کوبیدن  
 ما در آن از قرض حره و فضل از رتای کما یذ او و نیم منقول صمغ  
 عربی او و نیم شیان از مکرهات جبروت بهر مع تزدت عرقه  
 و جرب و خط تحت چشم و بل در دسمه در دمن جبهه ن کلک  
 و امراض عاده و جرب و تریای آب مانع بر درده و جبروت از کشته

از دردت غرض بر خفض کما در هر یک یک جزو سفید آب قنبری میده  
 روز دانه و در در جزو اخضر نیم جزو در در آملین جبهه پاض و جوی بصر از کشته  
 خیر زبد البحر بزره از مکرهات سر کین خضف و امیر آن مانع نوشانه شب یانی هر  
 در دسمه منقوشه شد سوخته روی سوخته اقبیای حله که کشفال است  
 شمع مانع شغال از دردت صبر زرد و غرض که نیم شغال با جمل شده جبهه  
 العین شغال نمایند بسیار امراض ایدیه مناسبه در در امین بسیار لطیف  
 و محصل در محقق و طبوبات و جبهه امراض چشم شغال بسیار مانع است  
 قنبر زج از هر یک جزو جبهه التواء شامند از هر یک نصف جزو سفید  
 قنبری ریح جزو در در هر مانع او شل مانع در در امین است در قطع  
 وضع در ازل عینه از دردت جزوی صبر زرد و غرضان شمع شمرخ  
 از هر یک جزو اخضر و دانگ ما میا جزوی در در سفید جوی در در  
 که کوبیدن را با بخت صمغ ترک کشته باین اهم مانده در در که کوبیدن جبهه  
 حرات عین در خفیف حدف محرق مرده وید آ نمانده آ کافور  
 دانی در در جبهه بسیار و در سه و ثمر و نبات مانع سفید  
 اقبیای قنبری مفاصل محرق منقول صمغ عربی که در مانده کشفال











بنايت لطيف و ناياب و جبهه قروح و ضربان عشاير و ديو رب سارنگه است  
 ايمساي محرق مطلق در سبب بلغم باثير و خراش و سفيده است  
 زعفران و كبريا بابت باران برشته و بقد و تخم ريح استعمال نمائيد  
 شيف ساق كبر حبه رطوبات دوسه و كك و مرق و جب و باطن رقيق  
 حاره و فاع است سماق او جزو ركت بود و ببله زرد و تخم كدو ريح و جوي حاره  
 باور و چند ال آب بگوشتانده با برنج رسيد پس صاف نموده و بگوشتانست  
 تا غث باشد و اين اذيه را با آب ان برشته و شفاف سباده شفاف  
 ما بجا سرمه نويناي كرم يا كرمي محرق سفيده است كذا جزو اوقاف و بصفه  
 كبريا و فويل و نمنه و كدو ريح جزو شيف ساق صير جبهه حاره و جسم و الواسه  
 و كك و دوسه و جب و سبل و محوطه و قه و ماق و انفاق و كك و تخم  
 ديگر جزو رسيد سماق به اندوه جزو سفيده است كبريا و تخم جزو ركت  
 ريح جزو ركت و سماق را بگوشتانست و آب او را با ناياب طبع نمائيد تا  
 غليظ كند و بهتر و ريح جزو او كذا است شيف و ساقه از محمد بن ديكر  
 جبهه غلبه فاصول و جب جنبر است صبر كنند از زردت طهارت بر سر و با ناياب  
 دم و حوي بالويه زنجار ريح كجا بابت برشته شيف و ساقه جبهه حاره

و منقذ فوات و حره اجناس و بوي بصر سفيده است قروح و منقذ  
 صمغ عرب و صمغ عاقصاي لغره آن شسته و قوياي بندي منقذ است  
 و رنم اوقاف او بتم بابت برشته و ستره و تخم حبه ريح و باطن رقيق  
 و زردت جزو ركت و تخم ريح و ساقه و ماق و انفاق كرده است  
 رنجه در اثاب كند و كذا اين عمل نمائيد تا هر روز كند و در او باشد  
 جبهه حاره و آب استغن كنند پس خشك كرده ببايند و چند رنجه از ناياب  
 بر او كند و با حوض و سخته و سخته و سخته و سخته و سخته و سخته و سخته  
 و برده از مني بالويه محوطه نموده با سبزه و زردت برشته شفاف و ناياب  
 و جوي شيف و ريح استعمال نمائيد و قبل از استعمال چشم را با ناياب  
 با برنج و اصيل الك كسداب و صير دارند و در رسالات بقر اعظمي  
 ذكر است كه است تخم مزره كذا كه حرم صغير نمائيد با سر كك و  
 و سر سار و حضاف از الك با من چشم كه از الك به سبزه شيف نمائيد  
 و حرم منقذ ساق و زردت شيف و حبه حاره و بصر و لغره چشم  
 و منقذ فوات و سبل و باطن رقيق و دوسه و كك و ماق و انفاق قوياي كذا  
 منقذ ببله زرد و غير منقذ كبريا كذا و كذا و كك و زرد و حبه با ناياب







و مانند آن رنگ و هند مثل روغن کشه در روغن گل درخت کز اصل آن دریا  
مغذیه مذکور است مع خواص و افعال و فزاج آن هر چه در حکم عطاریت  
در افعال و غیره است مانند روغن عنبر و شال آن بیشتر در سردی و سردی  
اول مطهر کشه و قناده غلبه و ادوائی که کینه در این است که در حی و ذواتا حری  
استخوان و غیره نیز در است که آن تخم را که بده و قدری آب گرم بر آن بپاشند  
بیشتر گرم کرده بپاشند و هر چه از ادوائی و افعال و از ناخوشی که  
باید باشد در آن آب بپاشند مایع رسد بر عافیه و به باشد آن  
روغن زیتون و شال آن بپاشند تا آب رفته روغن غلبه و هر چه از غلبه  
تازه و مانند آن گیرند بهتر است که گویند و آب او را گرفته باشد آن روغن  
مناسب بپاشند تا روغن بماند و آنچه متعارف است که بپاشند و در  
کرده با قناب گذارند و بعد از هر غصه حاضرده بپاشند تا تازه کنند تا  
مرتب و اگر زیاد تر کتار عمل کنند قویتر میشود و این قسم متعارف و ضعیف  
در قسم اول و طریق استخوان روغن تخم مغذیه روغن کشه و شال  
در قسم اول و بهتر است مذکور است بلکه اکثر ادوائی بزر و غیره  
مشکوک میشود و در روغن حب الی که هر چه را که بده و غلبه و در غلبه و در غلبه

[illegible]







نهاد اکسیر با جمیع مرقه ق و بسته و با آم شیرین که بجهت تقویت  
و تقویت کبد و مقربا به آم غلج بالتوبه کوبیده کرم کرده پشازند تا روغن آنرا  
جدا شود و بهر البدرک منقول از شفا الاسقام و درین القوه است  
جهت القوه و خالج و کزاز و عرق النسا و دریا و نفوس و کتیل راجع و تنج با  
و استنهای طام نافع و قطره راجحه کرمی و کزانی سمع و سبب مباح  
در روز نوزاد و فرجه او جهت جمع امراض هم نافع است و زلف مذکوره کوبیده  
تفتت از و آج و عاقد است جبهه شویز بالتوبه کوبیده تقویه روغن زیتون  
بطریق تحیس نماید تا بر روی شش نرم نه مثال روغن را صلب کند پس  
کنند و این الموم و حن الزا آب نمند و از جهت زبانیان نافع  
یا فیه در کل مرضی را و موجب را عاده باده مایوسین میکند و جهت تقویه  
عصب و در کمر و عصبه و بر اسیر و تقویه بول شریخ کردن یک چوبار  
از نوزده است و حن در میان استعمال کنند محتاج به پیش نشاند کرم شمشیر  
یکت جزو فوین عاقد و از حرکت شک جزو طفل مذاب هر یک یک  
جزو بانه وزن آن روغن زیتون بخرشانه تا ثلث لیس صاف نموده استعمال کنند  
و بهر الخ موقوف به دراز سحر شویز که در اصول شریکام

بهر سد و جهت جمع مرقه غلیظه تحت جلد و خرازد و جرب حکم نافع است و آل  
روغن کزانی باندول سرکه بخرشانه تا روغن بماند و فوین شمشیر  
بندی که با این پنج حرکت ایضا کاهه شوخه و ادوینی آنرا پنج شوخه را  
هر یک نیم ل آن جل نموده استعمال کنند و بهر الخ که ماه مانند  
اسرار کمزور شده اند و در قیه باده معدلت و حن بصل سالیان بانه  
طبع دهند مباح و از آنجید شوال نمود و حن با شویز اسرار و حن  
نماید در جمع اوجاع بارده بفاست شراست اسرار و حن شویز  
تخلف است و برین تقویه است که خود را نیم کوفته در قع مطلق کنند  
بطریق که کلوی قع خالی باشد و زلف مانند آن در کلوی قع کند  
تا در وقت ماکوس کردن آنرا بخورد از شیشه پروین یا در کوزه آتیه  
و طبقه و کلوی قع از سورخ طبقه اول بطرف اسفل بردن کنند  
که شکم قع در طبقه اول ظاهر باشد و قع بدر این قع وصل نمایند و  
اطراف شکم قع آتش سرکین باز خال کمی را در زنده تا روغن از لیغی  
کلوی قع بقایه بکشد و بهر الخ از تألیف خمر نه راجع و در خلد و حن  
دخالج و امراض بارده عصبیه و تقویه اعصاب و تقویه مجاری عصبیه و ادو



بار اول پس بر او غلیظ حرجست حسن لبان فصل سیمه باینکه که در دل اش  
 ز فوین حب لبان خونی بگذرند که بی شیطاح مایه از هر چه که کشند  
 جز در او شیل خولجان در صحنی مدور که در کمال کمال بر سر نخ کشند تا بر  
 شکر زینک نامخواه قسط طح نخ کشند کمال بعد در خوش صبه اسفند  
 دانه که یک متون است حب الفار که اول یک مفر در روز غلط حرج  
 در ملک ان بختاند و بختاند تا در غم باشد اسفند و با شیر و مریانی و  
 ساینده و ملک بطن که در مطاف آن حل کشند و سبیل الطیر و صاف و  
 فصل اندر بره و فصل که در دل در صحنی اول حب فصل فوین در فصل  
 مال از حر که زانیده اضافه نمایند و این مختار کالیف الدخیز حرج  
 نان مشکابی حبه تقویه در نظیر در فصل نایع سده و بر مبدل فصل  
 سبیل الطیر صفا ملک بطن که در مطاف اش اساردن فصل الذریه از  
 که تا در حرج با بونه در حرج مخرج بالویه از هر یک نیم ظل محظوظ نموده در اش  
 که اندر هر روز بر هر چند مایه روز و در کمال کمال که اندر در غم دیگر  
 بجه ساقط خون دانه بر کسیر حرج و صفا است که در در حرج را  
 بالناصفه مایه و تقیه در حرج که کشند که جذب کند و با قرح در حرج غلیظ

و در حین تقیه باید بر روی کسیر می باشد و در حین در حجه در مقصد و کسیر  
 نبات است و در حجه است حرکات از حرات باشد و در حجه را با سیر بر کوبیده در حجه  
 شانه تا حجه شود و در حجه که بر روی آب بعد از سرد شدن آب سیر شود و در حجه  
 و اگر دنبال باد بختان را ساسیده اضافه کنند حجه بر کسیر بارده و غلط است  
 در حجه کردن و این حجه در حجه است چپ حجه فصل خون بر کسیر حرج فصل تقیه  
 حجه در حجه بر کسیر از حجه است و در حجه که موی و حجه است فوی از حرات  
 در حجه که حجه بختان در حجه است و حجه است و حجه است و حجه است  
 حجه را ساسیده با کسیر حجه در حجه است و حجه است و حجه است و حجه است  
 که در حجه تا مخرج حجه است و موی را در حجه است و حجه است و حجه است  
 حجه است و حجه است و حجه است و حجه است و حجه است و حجه است  
 و حجه است و حجه است و حجه است و حجه است و حجه است و حجه است  
 که هر چه با در حجه زینون ساخته شود و در حجه ساقط سیر در حجه است  
 در حجه است و حجه است و حجه است و حجه است و حجه است و حجه است  
 در حجه است و حجه است و حجه است و حجه است و حجه است و حجه است  
 در حجه است و حجه است و حجه است و حجه است و حجه است و حجه است  
 در حجه است و حجه است و حجه است و حجه است و حجه است و حجه است



روغن زیتون رسیده کشته و در ظرف آن روغن زیتون نارس که زیت آن سفید باشد  
 و در او دایره روغن کشته کشته و در او آرد باریک و شکر کمره انداخته و در او  
 آتش بریزد و از آن آیه صیغه تا اول در او مل کشد پس از آن سحره را مخلوط  
 و طریقی مل جز در صیغه و حکمت البطل و بنمایند و یک روز مال آن چنان است  
 و در قدر مضاعف باشد یعنی ظرف آب در او کرده بر آتش که از آن آب سحر  
 آید و ظرف که چکر روغن مخصوص کرده در میان آب ظرف اول که از آن آید  
 از اجزای آب گرم شود پس غلظت در آن در او روغن ریخته تا مل شود و بعد از  
 آن آب را از آن جدا و مخلوط نمایند سرهم انداخته و در او دایره روغن کشته و در او  
 غلظت نیز حراست و دوازده بند و هر یک را وجه شکر کشته اند که به معنی شکر کشته اند  
 یکجه و فی آن سحر است چنانکه از بر و بریدن سحر به یکروز و دانی  
 بعضی از آن عطایای کثیر است لب سحر شفا به باد از تالیف عالمیوس  
 و عظیم النفع است و کجه خیر کثیر و صمد و غصه که فی آن است و آن را  
 جراحات و تحلیل و آرام در فوج و سحر و حکم و طوطی و دهنه و دهنه و دهنه  
 مفید است یک قه مراد از سحر اباقه که می گویند که آن مفید است که سحر باشد  
 و در آن آب که از آن تا چهار دقه را جذب کند پس بدو دقه روغن زیتون تقیه کند

دو دقه به کاه و صاف در پنج دقه فقط را اضافه نموده بر روی آتش گرم  
 جسم زنده تا منفقد گردد و این سحر هم انداخته که مرهم اسودمانند  
 جهت شفای حکم و طوطی و در هر طوطی دو الفب و منفعت است که روغن زیتون  
 بالستور مراد از سحر مسوق در پنج روغن آتش گرم کوشانند و پوسته بر آن کنند  
 که در او سحر رسوب نمایند تا منفقد گردد و مرهم زنده در حقه و نقاط و در  
 و تحف قروح در ریائیدن کشت جراحات و کشت زبانه و قروح  
 عفومات و در او غصه و بالفیه مفید است مرهم زیتون و آتش محمول  
 باب سحر که در روغن زیتون در آن آتش گرم مخلوط حاصل کنند و سحر  
 انداخته تا از آن پنج آیه نیم ال اضافه نمایند مرهم زنده است طبقه مرهم زنده  
 و از تالیف بقراط است جهت آرام حاره و اوجاع سوزنده و نفوذ و نفوذ  
 و خراج و صلابت بغایت مفید است چهار دقه مراد از سحر مسوق  
 با یک طل نیم روغن زیتون آتش گرم حل کنند و سحر حلی و زهر قوطی و سحر مراد  
 بکبرند و از مجموع بعد چهار دقه بالستور اندک اندک تقیه کنند و بوشانند  
 تا منفقد گردد و در هرگاه زشت و خاکستر چرب و مرصاف هم صد الحیدر ال  
 اضافه نمایند بغایت قوی الاثر می شود و مرهم زیتون و سحر حلی و زهر قوطی







بمسند آب قطعی آم کافر قیصری آم هر مسلم در هر حال مسئول از خطای است  
 وجه جراحات زمنه و غیره اینها بابت محبت و کینه و قبح انگشت ناموس است  
 نافع و نیست کم در آن کشت فاسد و مصلح و غیره ضعیف و قوی و اعیان و کینه  
 باشد و غیره اگر چه در قیصری مابین نموده کافر قیصری در آن نهدی که فعل  
 صبر کی شود و تفتنه نماند کات نهدی هر یک مثال گوئید و بجهت در را  
 با درونی کات و تاراهه بکشت که شادی مجموع باشد و طرف این کد احسنه  
 اول رآل اینچه و سه پیش کند پس کات را به پست و پس کافر را بر این  
 جوش نهدند و در قیصری زمنه قدیمه تا سه روز یا قیصری از قیصری شوشه است  
 نمایند و بعد از آن به شرفی در هر روز از نالیف و آنکه خبر بر محمد زبان  
 شطانی و وجه جراحات زمنه بابت محبت و در تاثیر کفر از هر دو  
 و با عتدال اقرب از زور است که غده کبود و سرشته است و در این  
 کات نهدی هر یک به عتدال مسئول و در آن کات مسئول کافر  
 قیصری آبا و اجداد و غیره و در هر یک که مسلم در هر یک از محبت  
 و از ارادت و در یک شبانه روز رخ و انجا در آن یک کینه و تنهایی  
 نهدی یا شیشه یا شرف آ که در جواب عینی نیم و اگر نماند باز زور است باز زور

هم مرغ که در زیر کشته بخت باشند بعد کفایت سرشته استحال نمایند  
 و اگر کای که در جیب صبر زنی را کفر از کرباس بگذراند تا زنی  
 در آن نماند به شود پس کرباس را بوزانند و در قیصری و اعیان و کینه  
 بعد است به هر یک وجه لطف و مایل و جراحات بابت نافع است  
 کینه اطمینان در کین سرش هر چه بل با بونه کل خطیر الزویه که بیده به شیشه  
 نیم کرم کفر استحال نمایند در هر یک از جراحات و وجه پاک کردن  
 چک در رخ درم جراحات از زور است آرد کدیم را با قیصری در هر یک  
 و اگر نماند در هر یک و در زور نیم مرغ و جند آن در هر یک کدیم کرده استحال نمایند  
 در هر یک شرف و محبت خبر است و بابت مؤثر عکس مجر و بهر چهار جزو  
 در قیصری و ضاعف کد احسنه استحال کنند و در کینه و شرف آن و شرف  
 لب و اطراف و عکس و جیب خم انگشت و شرف چهار بایان از زور است  
 در هر یک از جراحات و محبت است و در هر یک قیصری و اعیان و کینه  
 از زور است و شرف عکس همانا و در هر یک کدیم قطع حاق و قیصری  
 عکس نقل مضاف حبت لبها و شرف و در هر یک سبب سبب است  
 عکس و در هر یک عکس نقل و شرف و در هر یک کدیم یک کینه

در هر یک



لاون اول رخن آن نصف از یک حکم موم در یک تال رخن نارین  
 مثل صبح در هر سرکان که در کفیه تحویل موم در یک حکم کند حواله  
 الا که اگر کربت ربه الجوز را در طول استن مقل بسوی حرکت کج زدن  
 گونه مثل صبح موم رخ رخن در هر عقیده یعنی هر چه رشته که پیوسته باشد  
 و از بنا و غلیظ و آهسته کشفه بهر سه در هر جا در ده و آه و اگر ازین  
 مانند خطا بر نون میاید بعد از موم ناز در رخن و هر چه بر روی آید باید  
 مانند آن هر روز برقی صید و تا تمام شود و باره که هر گاه قطع شود از جای  
 برزد کند و این مهم آسان میکند بر زدن آن را در هر گاه باره شود باید موم را  
 بطل شکاف در موم را اسپه حال موزده موم تمام بر در زدن آن  
 یا تال آنکست آبل موم را با رخن مل کند آهسته آهسته را محوط کند بجهت  
 التماس خطا را با رخن بنفشه محوط کرده استعمال نماید بقدر حاجت  
 از موم در رخن است و اقسام او با اعتبار در رخن کردن اهریه مختلفه است بجهت  
 التماس سینه و ذات الصدور و تجوی مجوفه و او را م طعنه باید موم صید را  
 در رخن مل کند آهسته و آب خیار که در آب برک غرض بنفشه کند و هر گاه  
 خواسته بای رخن مل رخن بنفشه کند و آب برک چه در کجای رخن بنفشه نماید

هر چه سرطان منفرج و منفرج صید آب قلعی آبی که در رخن  
 با سینه با رخن منفرج با سینه و آب برک غرض با آب برک غرض با آب  
 و آب خیار و آب که بنفشه آید موم که آهسته از حناب الرصاص با رخن  
 بر روی پیش محوطه سازند و حکمت طعم را در حناب آید چه بنفشه  
 قروح که محتاج بنفشه باشد چیز یا به نوره آینه یا شیر سرکین که بوزن  
 و قی مفر ۳ حکم آب بنفشه ۲ صابون ۲ بار در رخن بنفشه آید  
 آهسته موم چه بنفشه را در طول رخن آید یا بنفشه آهسته یا آهسته  
 در هر که سینه در هر چه در رخن مل نماید چه شفق صند و در آن  
 موم در رخن کج به موم آید مفر ساق که در رخن کوبان شتر زده شتر مرغ  
 مقل را در آب بنفشه با در لایب شمل آن صند و رخن است در هر چه  
 خربانه و در خربانه زده چه جوهر نکست سینه با ۲ رخن مل و ۲ مراد است  
 خاص صید آنکه اهریه را جوشت از بائش نرم بکشد تا حرم شود در آن  
 در رخن در جراحات زمین را دفع و التماس و در جوی بکشد و عذر  
 با این بند و رخن زایل سازد و از حیوانات و در سر است  
 کند ۲ مراد و نیم جفت محوطه اهل آینه مل رخن حرکت و شکست



از حر که زانیده استعمال نمایند در ده و هفتم چشمه آله و قروح ماحیه  
و نال و کله و قصبه سایر اعضا و مجرب و نالیف حشرات و قمل و زرد  
و زخم عود امراض است و قطع خون جراحات و در باندن کشت و سنجیدن  
قروح و الطاب بر او از موده است موی سوخته کفارش باخ کا و  
سوخته و اگر نباشد استخوان سوخته رک خاب گل ارسی هر یک  
گذر صند آب غلیظ نیای که با نشسته هر یک یک جزو از حر که زرد  
استعمال نمایند و هر گاه در غیر کله و نال استعمال کنند صبر زرد یک جزو  
زردارنگ با شکر سرخ کرده و در سپهر که انداخته و منول نخود جزو  
اضافه نمایند و هر گاه خواهند که بشود ماحیه در رنگ شعل و قدر  
و ایک ایندو مخلوط کرده با سفید تخم مرغ سرشته فیله سازند و در مجرای  
بول گذارند بابت سکن درد و رافع سوزنک باشد نظیر دانه و زرد  
بجهت آله و قروح ماحیه و آب سیرک و لطف و از صبر مجرب حشرات است  
رسم با سوخته صبر زرد با سوره زرد رکنده و پنجه یک خاب خشک را زرد  
نمایند جهت آله و قمل است در زرد بکر جهت قطع زخم آله و قروح  
جای ۳ ایک شسته ۲ زنج اساق ادم و زردین گذارند صبر زرد نیم چون

غبار سائیده استعمال نمایند و مقدار هر یک از این اجزاء بهای ارژند آرد و در یک  
 رگ یک انگشت حجمه قروح شاکله در مطاوع قروح بعد از است و باطله غ  
 دوز در یک در رخ آلوده تخفیف قروح از مجربات سویی سوخته در فو  
 است باز سوخته یک جزو تخم رگیاں بوداده نصف جزو کاه در قیو ری  
 رخ جزو دوز در یک مقصد از مجربات حکاه قدایت در اندام صفت  
 غصه البره و تخفیف آن در رخ آلوده و قروح ساعیه و کول کشت زباز  
 در اسقاط بر اسیر ناب صید است زرخ سرخ در زهر یک  
 جزو ایکست آب نمیه زاج سفید هر یک جزوی زاج در زاج سفید  
 هر یک جزو زاج سرخ رخ جزو باسکه سرشته است چهار روز در سیاه  
 چکده رشته پس سفید کنند هر چه سفید است چکده اندام جراحت  
 و آلوده و هر چه رسوب است چکده اسقاط بر اسیر و بر دل کشت زباز  
 استعمال نمایند که بهتر از بریدن غایله است و حل فرنگ شراب در ا  
 منبر در بعضی امور بسیار نافه در رشته اندام اخلاف واقع می نمایند  
 دوز در مطول شغل از آنکه چکده تخفیف در طمات کول کشت زباز و با  
 مجرب است در انحصار شب یا در بعد لافقه که در خسته است و از آنکه خرق



مختلف کند و دم او خون برکت از درون سر آید و انزال  
جراحات بابت سرج و اثرات و ضم الغل صبر و انزال رقا کند  
بالسویه از درون جبهه قوس عار المزاج بابت شوز و از جبهه این  
صفت صندل سرج خیزد و صبر و بالسویه و زور نایب و  
سجود جبهه قوسه باه متراجل متراجل متوجز و سرفند و سرفند که  
نیم بند از سرفند خاریس متوجه و زور متوجز و از هر یک ۵ لیس  
شعاع و خیزه القلب ۲ لیس ۲ رب التوسل مع عود ۲ سنج کوز  
و از جبهه ۲ جز ۲۱ فاقه صفا کبار ۲۱ با جود و عمل صفت سرج  
شترتی ۲ لیس بر شند و جبهه و در کج از از زغل سرج و  
زود و جبهه از هر یک ۲ لیس سائیده باج عدد زده سنج مرغ زده  
بر روی کرباس کنند و بر کربند و جبهه جبهه که خوب شود  
گوگرد با مات که در جسم زده بعد از آن بر بدن مالند  
و سه مرتبه که جبهه با طرف ساز و غزوه که با سربازان میرا  
برک حب الثعلب زده با آب بر داک کشند و جبهه با طبع حدس یا  
طبع از دست بزرگ بر فضا غزوه نایب غزوه که از جبهه

و در کوب است که باشد ال سرج کفن در خواب بخت نایب و صاف کنند  
در پیش از خواب غزوه نمایند غذا ماش مفر و حدس مفر و جبهه  
با سنج سبیل نمایند جبهه و زور که که کشته حب الثعلب بخت نایب  
در صفت کشته سرج و زور جبهه قطع عرق بدن و زور با روغن سرج  
بر روی مالند جبهه و زور در جبهه حدس مفر و زور آن سنج  
انسان با جبهه و در سرج و سنج شمش و زور شمش جبهه  
مالند جبهه و زور و زور که بر داک باشد و جبهه با او زور لفظ البرک  
و سبیل البرک باشد بطوط براده و بر کل از سنج کشند شک صفت  
سنج زنگ بود آرد کند از هر یک ۲ با جبهه شغال آب سرد و زور  
کشند رک عاف رک عرق الشا رک البصر رک جبل الزراع  
رک اسلم رک با سنج رک زور البرک رک فغال رک مباد رک  
که از جسم رک چهار لب رک زور زبان رک سرباز رک سرج  
رک سرباز رک کلک بخت نایب جبهه که جبهه الک از لکای و زور  
و طایفه شغال او است که قبل از خوردن تا و زور زور زور زور  
سجود جبهه از زور یک جبهه کشته و غذا احوال بر کربند و زور را بخت نایب



مشت حب لجر نه شریف کینه در فضل کیت توله اهل کینه زبانی کینه  
نصطکی نیم توله اجزا را گرفته چینه حب ناید بر کیت ورنی کیت توله ریدار  
خون حب تاسه در شیر بخورند و هر هم مناسب روحاات بکند از کله آ  
مفید است اینها در جمع الک حکیم علامه الدین محمود گفته این مری  
اگر از نواحی دومی باشد عدت آن دانهای بزرگ در صحرای است  
اگر از نواحی طرف بارک از صحرای دانهای خود و بر سر و راکت با بزرگ  
و با نهاب که هر جا رسد زخم کنند و دانهای است جمره و غیره باقی جز  
صغراویه است بزرگ تیره کی و اگر از نواحی بغی است دانه کم و بزرگ  
و این دانههای بزرگ در آب و سبکی بدن و خوراک و اگر از نواحی  
صغرا باشد دانهای تیره و کم آب باشد و بر صحت برزد و گاه ای مری  
بر آب از جماع یا رخت برین سو برشیدن یا سبکهای دیگر صغیر عده  
خون که حاشی است بدنهات و در ای مری بعد از مقبه و اصح فرج  
بعد از اسیر به طه غیبه تحیل موده کند و از فرج موده بفرق یا سجا برتر نماید  
عده زینتی است که محتاج دارد که کمتر بصله مردگان صلا  
سناث زرا دانه کوه در در حب الفار مری که مقل از وی سنج و شیر زربا

عازقها از هر کیت ۲ در عابون عرایه نیمه لب برک خا هر آینه  
نصطکی نصف حبی شدی از تیره زینتی ۲ در عین بابونه در عین خیری در عین سون  
در عین زیت در عین غل موم زده و به بر موم را در روغنها که احسن چوبها  
بجذب ساقیده صغیرا را بر که حل کرده زینتی را به به زکف ال نفعه مجربا  
زکب کنند و بعد در بستن زینتی نمایند و به تمام کوشش کردن سبک که  
در تاول بکشد گوشتی چند روز که اند که فرج نام با دست حقه کرده که  
بر سه و در غریب کوش و خن غل و خن رال چشم نالند و در حشینه  
و در بر ششند و از هر آبی سرده را کفها دارند و غذا کش در سنج در کوش  
خود می بچه بخورند و از ترششی و لبتات بر ترشی اصحاب نمایند و عرق  
کاه در زبان و بابت بر ترشی از ششند و هر که و عذب آب کشیند تازه  
مغفقه کنند و ۳ در زکب که لبه کت نام روزه و با در عین سو نالند و بعد از این  
با سجام روزه و در سو لیا اول نشویند بعد با آب خطی مغفقه نشویند  
و هر که مرض قه داشته باشد زینتی را شش شغال کشند و در غن بنده که به  
بعضی مری رواند بر مری که نالند خود را موی شش طریقه آن خورند و  
سور آخ که در کوش را در آورده و سب عده در زده شخم مرغ در آن در زنده

























مقال است من روی مبت اوقیه است که صد و پنجاه مقال باشد  
 من مصری و انطالیقی شانزده اوقیه است که یکصد و بیست مقال باشد  
 من اسکندریه سی اوقیه است من فطری مبت و ده اوقیه است و نزد  
 شیخ ازیس یکصد و پنجاه مقال است فقط در کنش سا هرند گور است  
 که از رخت هجده اوقیه و از شراب هشتاد و نعل یکصد و بیست مقال است  
 قط روی صد و پنجاه مقالات قط انطالیقی یکصد و سی و پنج مقال است  
 جبهی شش قط بقط روی که نه صد مقال باشد و در حق انطالیقی هشت  
 جبهی است که هفت هزار و دویست مقال باشد و در حق مطلق نه مقال است  
 اناب از نعل و نعل و نیم است و از رخت یکم نیم و طویلی هفت اوقیه است  
 ابرق برین است و از بعضی پنجر طویل طایطون صد و بیست مقال است  
 جره مطلق است و چهار قط است و نزد اسرائیل چهل و هشت قط جره  
 صغیره چهار قط است جره انطالیقی چهل و هشت قط است و جوت  
 و جوتها هر یک نه مقال اند قیصر پانه است که بت و پنج باشد و کند  
 بت و چهار کیل است کیل یکم نیم و هفت شش است کیل سی  
 شش است کیل سصد و در هم کبر است شش شش است و پنج



استار است کوک سه کیل است فطار یک هزار و دویست اوقیه است  
 و گویند آن مقدار طلالت که دویست کاوازان برنج و پانه است  
 و بر نعل و ربع که دویست و ده مقال و نیم باشد صاع چهار است  
 و بر نعل نه طلالت آن اوزان در رخت هشتاد و دویست و در سورات گاهی  
 رخت میوه کیل و شاهی است و آن یک هزار و دویست مقال است  
 و سیه عبارت از شانزده کیل است و پنجاه عبارت از شش  
 و پانزده نصف سیه است و او را در اصفهان ده تار گویند و سیه  
 در تحویل اوزان بعضی به بعضی تحویل در سیه مقال طریقی است که  
 در اهرام نصف و جنس را جمع نمایند و الفه و شاقیل است شانش  
 ستم در اشته شود که پنجاه در سیم چند مقالات از پنجاه نصف که فقیه  
 بت و پنج باشد و شش آن ده مجموع سی و پنج پس انیم که پنجاه در سیم  
 سی و پنج مقال است و در سیم سیم بر عدد و در اهرام سیم و سیم افزوده  
 شود و حاصل کرد و شانش سیم و اشته شود که چهل و ده مقال چند در  
 پس می افزاییم هجده را که سیم چهل و دویست بر عدد مقال اند که سیم  
 نیم که چهل و ده مقال نصف و دویست طریقی تحویل و چون در سیم با ده مقال



باید سنجیده در آورند و مثل او را اندازند پس آنچه بماند جبات مثقال خواهد بود  
مثالش هر گاه پرسند که چهار دانگ در هم چه قدر مثقال است باید سنجیده  
حساب نمود و آن سبی در هر چه محبوب بگرد و چون مثل خود وضع کنند در مثقال  
چهار دانگ مثقال بماند و آن نه قیراط و چهار دانگ از مثقال است و چون در  
مثقال با هر آن در هم چون بختورند که سنجیده در آورند و بدان صنع آن اقرا  
مجموع آن جبات در هم خواهد بود مثالش چون که ده قیراط و نیم مثقال خواهد بود  
به عندهم مقدار در هم است باید سنجیده در آید و آن سبی و یک جبهه نیم مثقال  
سبع و او را که چهار جبهه و نیم است را آن اقرا سنجیده و مثل سنجیده در همی خواهد بود  
و آن چهار دانگ و نیم در هم است ۵



جنگل پرستار، جنگل پرستار

بسم الله الرحمن الرحيم

طریقہ کرمانی در خم نمود  
طریقہ در خم نمود که شافعی است  
در خم نمود و اولاد در آنه بریند  
در آن کنند تا بر خم لیدانست  
قائش فی رطبه ما خوبه از خم  
سود لیدان در خم نمائند در خم  
در آنک حملوط که در خم در آن  
لذا حشر در خم کنند و عین صفت  
باش سلام در خم نمود بر سر در خم  
خواهر آید و در عین حلقه کشت و در آن  
در خم در خم حیزونی در عین خواهر مانده

[illegible]

فانما بان ان الله اعلم بالظالمين  
يحيى عيسى بن مريم وادريس



روغن دانه داده شده  
 یکم روغن دانه داده شده  
 ۱۳۱۴  
 روغن دانه داده شده  
 یکم روغن دانه داده شده

روغن دانه داده شده  
 یکم روغن دانه داده شده  
 ۱۳۱۴



۲۷/۱۸  
 ۲۷/۱۸



